

آتش زیر خاکستر

هشت ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات «میان دوره» ی مجلس، جمعه ۲۲ اسفند ۱۳۷۶ به وقوع پیوست. این انتخابات آزمایشی برای ارزیابی «قدرت» و «قابلیت» رئیس جمهور در پیشبرد سیاست‌هایش بود. بر خلاف امید و آرزوی طرفداران خاتمی، حامیان باند خامنه‌ای در این انتخابات نشان دادند که نه تنها قدرت اساسی را هنوز در چنگ خود دارند که با شیوه ارباب‌قادر به سرکوب «معترضان» نیز هستند. همچنین وقایعی که منجر به انتخابات گشت، موقعیت «ضعیف» و «متزلزل» رئیس

جمهور را بار دیگر به نمایش گذاشت. در ابتدا، «شورای نگهبان» از میان ۲۲۹ نامزد برای ۵ کرسی در شهرهای تهران، اصفهان، سلماس و خمین، تنها صلاحیت ۱۸۱۸ کاندید را مورد تأیید قرار داد. اکثر حذف شدگان نیز از شخصیت‌های باند طرفدار خاتمی بودند. برای نمونه آنها شامل بهزاد نبوی، یکی از رهبران «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، ابراهیم اصغرزاده، از «دفتر تحکیم وحدت»، ابراهیم یزدی از «نهضت آزادی» و غیره بودند. بقیه در صفحه ۲

در دفاع از

«اتحادیه مستقل کارگران ایران»

● کارگران کفش ملی

صفحه ۲

● صدایمان را راست‌تر می‌کنیم!

صفحه ۳

● نامه سرگشاده به خاتمی

صفحه ۳

● کشتار در دریا

صفحه ۴

به کارگران پوسان

هم سرنوشتان، هم سگران، درود بر شما!
کیست که نداند دردی که بر شانه‌هایتان در این شب عید چون کوه سنگینی می‌کند چگونه دردی است؟
کیست که نداند به عقب افتادن حقوق کارگران یعنی چه؟
کیست که نداند تعطیلی کارخانه چه معنایی دارد؟
فهمیدن این دردها فقط یک جو شرف می‌خواهد!
●●●●● در صفحه ۲

ستم کشیدگی زنان

به مناسبت سالگرد

روز جهانی زن صفحه ۶

یادداشت‌هایی در باره

«انترناسیونالیزم» (۶)

بین الملل چهارم

م. رازی صفحه ۱۰

نقد

«مکتب فرانکفورت»

حمید حمید صفحه ۱۲

ساختارهای اجتماعی

در عصر امپریالیسم

بررسی نظریات سمیر امین

مجتبی بنی جمالی صفحه ۱۳

«سخنی با خوانندگان»

سیاست‌های «اتحادیه» صفحه ۵

اعتراض علیه سروش در آلمان صفحه ۵

«سازمانده کارگری سوسیالیستی»

تشکل‌های مخفی کارگری سوسیالیستی صفحه ۱۵

آتش زیر خاکستر

.....بقیه از صفحه ۱

در اعتراض به سیاست «شورای نگهبان» در حذف نامزدهای انتخاباتی، ۵ تا ۶ هزار نفر از طرفداران خاتمی به دعوت دفتر تحکیم، در ۱۱ اسفند، با شعارهایی مانند «ایرانی! ایرانی! اتحاد، اتحاد، درود بر آزادی، سلام بر خاتمی، در مقابل دانشگاه تهران گرد آمدند. این تظاهرات با تهاجم گروه موسوم به «انصار حزب الله» و بی تفاوتی مأموران «انتظامات» منجر به زدوخوردهای شدید بین دو باند و زخمی شدن مدنی از آنها، گشت. نتیجه انتخابات میان دوره‌ی چند نکته را نشان می‌دهد:

اول، رئیس جمهور منتخب ۲۰ میلیون از مردم ایران هیچ کاره است! و باندی که قرار بود به کنار رفته و تضعیف گردد، گماکان مراکز عمده قدرت را در دست خود متمرکز کرده است. علت این وضعیت نیز دوگانه است.

نخست آنکه، خاتمی با وجود داشتن حمایت توده‌نی به ویژه در میان جوانان و زنان، قادر به مقابله با باند حاکم نیست. زیرا که در نظام کنونی قدرت اصلی در دست «شورای نگهبان»، «مجلس خبرگان»، «مجلس شورای اسلامی» و «بازوان اجرایی» این نهادها «انصار حزب الله» و «پاسداران» و «بسیجی»‌ها قرار دارد - کلیه این نهادها نیز عمدتاً در دست باند «راست» تمرکز یافته‌اند. تا کنارگذاری ابزار اجرایی کنونی و به چنگ آوردن نهادهای سیاسی، خاتمی همواره یک «هیچ کاره» باقی خواهد ماند. کنارگذاری باند «راست» نیز «گام به گام» عملی نیست. برای تأثیرگذاری خاتمی می‌بایستی جاسارت تقابل با آنها را داشته باشد - که فاقد آنست.

دوم آنکه، خاتمی بخشی از «خود» هیئت حاکم است که سالها در سرکوب «آزادی» و «دمکراسی» همراه با سایرین دست داشته است. هراس خاتمی از مردم ایران به ویژه کارگران به مراتب بیشتر از باند خامنه‌ای است؛ زیرا که با باند «راست» نهایتاً می‌تواند به «کناره» آید، اما با کارگران و زحمتکشان ایران هرگز به توافق نخواهد رسید - زیرا هدف کارگران نقض مالکیت خصوصی است و هدف خاتمی حفظ آنست.

دوم، جوانان و زنان ایران، پس از سپری شدن ۸ ماه و مشاهده بی‌ایق خاتمی به سرعت به ماهیت واقعی او پی برده‌اند. حتی میان طرفداران خاتمی نیز شک و تردید مشاهده شده است. برای نمونه ابراهیم اصغرزاده از «دفتر تحکیم وحدت» در ۲ اسفند در مقابل ۵ هزار نفر دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر ضمن حمایت از خاتمی اظهار داشت «دولت خاتمی، دولت مقتدر و موفقی نبوده است». بدیهی است که چنانچه طرفداران خاتمی در مورد ماهیت و عملکرد وی به شک و تردید افتاده باشند، سایر قشرهای اجتماعی نیز که به وی رأی مثبت دادند، در وضعیت مشابهی قرار گرفته‌اند.

چنانچه خاتمی به اظهارات خود وفادار می‌ماند، می‌توانست علناً مخالفت خود با باند «راست» را

به کارگران پرسیان

.....بقیه از صفحه ۱

گویا چنین مقدور شده است که ما کارگران ایران برای تحقق خواسته‌های اندکمان نیز باید خون بدهیم. در بین شما کارگرانی گفته‌اند که اگر خواسته‌هایمان تحقق پیدا نکند خودسوزی خواهیم کرد.

میتوان فهمید که فشار روانی و مالی به این عزیزان، در این شب عید، که باید پاسخ‌گوی حداقل خواسته‌های خانواده خود باشند، چقدر سنگین است. میتوان فهمید بر باد رفتن آرزوهای لطیف کودکانه برای داشتن لباس نو، برای پدران چه معنایی دارد. اما آیا خودسوزی در سنت مبارزات کارگری قابل پذیرش هست؟

ما کارگران خون میدهم، کشته میدهم، اما خودسوزی نمی‌کنیم. ما کارگران درست است که غارت می‌شویم، ولی خانواده گسترده و با قدرتی هستیم. گستره خانواده کارگری ما، تا آن سوی کره خاکی ادامه می‌یابد. از مبارزات و خواسته‌های بر حق شما حمایت کارگری با شکوهی صورت خواهد گرفت.

«اتحادیه مستقل کارگران ایران» اعلام می‌دارد که اگر مدیریت کارخانه و صنایع نظامی که این واحد تولیدی، تحت پوشش این سازمان است تا ۲۵ اسفند ۷۶ (مهلت داده شده از طرف کارگران پرسیان برای تحقق خواسته‌هایشان) خواست کارگران پرسیان را تحقق نبخشند، با تمام قوا از طریق اعتراضات کارگری به حمایت از کارگران شریف پرسیان بر خواهد خواست.

نماینده «اتحادیه مستقل کارگران ایران»

علی اعتمادی ۷۶/۱۲/۲۰

اعلام آمادگی کارگران

کفش ملی برای اداره

شرکتهای مختلف

گروه صنعتی ملی

بعد از اعتراضات و اعتصاب یکپارچه و هماهنگ و با شکوه شرکتهای مختلف کفش ملی آقای ایروانی سهامدار اصلی گروه صنعتی ملی مانع حضور مدیر عامل گروه صنعتی ملی در کارخانه شد. و با تعطیلی کارخانه مدعی شد که قانون کار فعلی اشکال دارد و با این وضعیت گرداندن کارخانه برای او مسیر نیست و با این کار به زعم خود تلاش کرد به حرکت شکوهمند کارگران مبارز گروه صنعتی ملی لطمه زده و در حرکت هماهنگ کارگران اخلاص کند.

اما آقای ایروانی محاسبه‌اش درست از آب درنیامده و کارگران مبارز شرکتهای مختلف کفشبقیه در صفحه ۵

اعلام کرده و مردم را علیه آن بسیج کند. بخش تعیین‌کننده‌ی از ۲۰ میلیون نفر تاکنون درک کرده‌اند، خاتمی قدرت و توان مقابله با باند «راست» را ندارد.

سوم، نتیجه انتخابات میان دوره‌ی، مسلماً در انتخابات مجلس خبرگان (تابستان سال آتی) و پس از آن، انتخابات ششمین دوره مجلس تأثیرات خود را خواهد گذارد. این انتخابات تمرینی بود برای انتخابات آتی، با این تفاوت که چنانچه خاتمی به مواضع «خنتی» خود ادامه دهد، موقعیت «راست» سنتی، در دوره آتی بیشتر تقویت می‌گردد.

چهارم، انتخاب خاتمی، مبارزه منفی بود که مردم ایران علیه نظام حاکم انجام دادند. توفیق خاتمی، تناسب قوی را به نفع مردم زحمتکش به درجات محدودی تغییر داد. جو سیاسی تا حدودی تغییر کرد. اما، این تغییرات دائمی و ابدی نخواهند بود. انتخابات میان دوره‌ی نشان داد که باند «راست» با استفاده از هر وسیله‌ی مصمم به سرکوب مخالفان خود است. «انصار حزب الله» «بازوان اجرایی» «راست» سنتی، با حمله به تظاهرات دانشجویان، می‌خواهد درس عبرتی به کارگران و زحمتکشان ایران بدهد.

پنجم، این انتخابات نشان داد که برای کسب «جامعه مدنی»، نمی‌توان به خاتمی متکی بود. کارگران ایران در چند ماه پیشین، راه مبارزه و مقاومت را به کل جامعه نشان داده‌اند. برای نمونه به دنبال اعتصاب کارگران کفش ملی ماه پیش، در ۱۴ اسفند صدها تن از کارگران شرکت فرآورده‌های ساختمانی، در مقابل خودداری رژیم از پرداخت حقوق‌شان، دست به تظاهرات زدند. همچنین کارگران کارخانه پرسیان رشت به همان علت، اعتصاب کردند. همزمان با اعتصابات کارگری بنا بر گزارش‌های رسیده از ایران، از اول ماه مه (روز کارگر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۶)، بخشی از کارگران در چند شهر دست به ایجاد «اتحادیه مستقل کارگران ایران» زده و پیرامون مطالبات خود فعالیت‌هایی را آغاز کرده‌اند (اطلاعه‌ها در همین شماره).

اقدامات کارگران ایران «آتش زیر خاکستر» است. تداوم و گسترش اعتصاب‌های کارگری و ایجاد شکل مستقل کارگری، گام نخست در تدارک سرتکونی رژیم است. مبارزه برای تشکیل «اتحادیه مستقل کارگران ایران» برای سازماندهی و سراسری کردن اعتصاب‌های کارگری، در وضعیت کنونی به یکی از مسایل محوری مبارزات ضد سرمایه‌داری مبدل گشته است.

اما لازمه مداخله پیگیر در جنبش کارگری، تشکیل هسته‌های کارگری سوسیالیستی و هماهنگی کمیته‌های مخفی عمل، در راستای ایجاد حزب پیششار انقلابی به مثابه ستون فقرات سازماندهی مبارزات ضد رژیمی است. تنها از این طریق طبقه کارگر ایران برای مبارزه با رژیم کنونی تا سرتکونی نهایی آن، و تشکیل حکومت کارگری، می‌تواند تدارک ببیند و به پیروزی نایل آید.

اول فروردین ۱۳۷۷

در دفاع از

«اتحادیه مستقل کارگران ایران»

نامه سرگشاده «اتحادیه
مستقل کارگران ایران»
به ریاست جمهوری

آقای رئیس جمهور! امروز نزدیک به ۱۰ ماه است که از یازده اردیبهشت روز اعلام موجودیت علنی «اتحادیه مستقل کارگران ایران» می‌گذرد؛ و شما و دولتتان هیچ واکنشی مثبت در قبال ایجاد اتحادیه مستقل کارگران ایران نشان ندادید؛ و این در حالی است که «اتحادیه مستقل کارگران ایران» از زمان اعلام موجودیت خود (که کمتر کسی است اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» را نشنیده باشد) تا کنون برای موجودیت علنی و خواسته‌های برحق خود علاوه بر اطلاعیه‌های مختلف ۳۶ مورد اعتراضات کارگری را در نقاط مختلف کشور و در اشکال مختلف راهپیمایی، اعتصاب، جلوگیری از خروج کالا به هنگام تولید، کم‌کاری و تحصن را سازمان داده است. و در این رابطه تا آنجا که اتحادیه مطلع است حدود ۹۴۰ نفر از کارگران دلیران در نقاط مختلف کشور دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند که حدود ۴۳۰ نفر پس از چندین روز بازداشت و بازجویی آزاد گشته و بقیه هنوز در زندانند که از سرنوشت ۱۸۰ نفر از زندانیان کارگر هیچ اطلاعی نداریم، چرا که به خانواده‌های آنها چه در تهران و چه در شهرستانها، تاکنون ملاقات داده نشده و خانواده‌ها را با جوابی مبهم سر می‌دوانند. اعتراضات چند ماهه اخیر ما بخاطر به رسمیت شناخته شدن تشکل مستقل ما از طرف دولت شما و اضافه دستمزد و ایجاد ایمنی در محیط کار و خواسته‌های مشخص هر واحد تولیدی صورت گرفته است.

آقای خاتمی! از ما خرده نگیرید که: چرا این چنین کارمان را شروع کردیم. ما قبل از شکل دادن به این اعتراضات به تمامی نهادها و شخصیتها از مدیریت هر کارخانه و شرکت گرفته تا وزارت کار، دفتر ریاست جمهوری سابق آقای رفسنجانی و بعد به دفتر جنابعالی و ده‌ها شخصیت و نهاد دیگر نامه نوشته‌ایم و از مشکلاتمان سخن گفته‌ایم. اما نامه‌های ما که حاوی آرزوی میلیونها کارگر شریف ایران بوده

«اتحادیه» به شکل خستگی ناپذیر، پیگیر و شبانه‌روزی و کاملاً مخفی ادامه پیدا کرد. تا ۱۱ اردیبهشت ۷۶ که ضرورت اعلام موجودیت در عمل احساس شد. قبل از اعلام موجودیت، فعالین «اتحادیه» در نشست‌های مختلف، رهبری و دیگر نهادهای «اتحادیه» را انتخاب و تعیین کردند و بر مبنای ویژگی‌های جامعه خط و مشی «اتحادیه» تعیین گشت. و روز ۱۱ اردیبهشت ۷۶ «اتحادیه» مستقل کارگران ایران، رسماً اعلام موجودیت نمود. بدون شک ۱۱ اردیبهشت مصادف با اول ماه مه روز جهانی کارگر سال ۷۶ نقطه عطفی در مبارزات کارگران ایران خواهد بود.

پس از تمرکز و توسعه «اتحادیه» امروز ضرورت معرفی موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» از زوایای مختلف در خارج از ایران حس می‌شود. به همین منظور و برای رساندن صدایمان به گوش جهانیان اطلاعیه‌کنونی را علاوه بر داخل کشور در سطح خارج از کشور پخش می‌کنیم. همچنان که در اعلام موجودیت «اتحادیه» متذکر شدیم، اعلام می‌داریم که «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به هیچ یک از جناحهای درون حاکمیت و نهادهای آن و همچنین به هیچ یک از سازمانها و احزاب اپوزیسیون وابستگی ندارد و کاملاً مستقل و متکی به بازوان توانمند خود کارگران ایران است.

«اتحادیه مستقل کارگران ایران» اعلام می‌دارد که هر نوع کمک بلاعوض و بدون چشم داشت را که در راستای تحکیم «اتحادیه» بوده و به استقلال «اتحادیه» کوچکترین خدش‌ای وارد نکنند از هر جریانی می‌پذیرد. ما از این پس تلاش خواهیم کرد، هر اطلاعیه‌ای که از ضرورت عمل مستقل ما ناشی می‌شود و در ایران پخش می‌شود، بهر شکل ممکن در خارج از ایران نیز بازتاب دهیم.

تقویت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» گامی عملی در راستای منافع کل کارگران ایران است.

زنده باد اتحاد سراسری کارگران ایران

«اتحادیه مستقل کارگران ایران»

در همبستگی با اعتراض‌ها و مبارزات «اتحادیه مستقل کارگران ایران» علیه رژیم سرمایه‌داری «جمهوری اسلامی» و در دفاع از حق دمکراتیک کارگران ایران برای تشکیل «تشکل‌های مستقل کارگری»، اطلاعیه‌های زیر را منتشر می‌کنیم.*

همچنین با ایجاد یک کمیته دفاعی بین‌المللی و فعالیت عملی در راستای کمک‌رسانی به احقاق مطالبات «اتحادیه مستقل کارگران ایران» گام‌هایی در حد توان بر خواهیم داشت.

«هیئت مسئولان» - اول فروردین ۱۳۷۷

صدایمان را رساتر می‌کنیم

در اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) ۷۶ «اتحادیه مستقل کارگران ایران»، اعلام موجودیت کرد. بدنبال اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» بلافاصله شهرهای تهران، تبریز، قزوین، اراک، از طرق مختلف زیر پوشش وسیع تبلیغاتی «اتحادیه» قرار گرفت. و سپس در اعلامیه‌های بعدی از رژیم خواسته شد که «اتحادیه» را به رسمیت بشناسد. به دنبال آن «اتحادیه مستقل کارگران ایران» طی نامه‌ای سرگشاده به سازمان جهانی کار، اعلام کرد که «خانه کارگر» جز یک نهاد دولتی چیز دیگری نیست و آقای «محبوب» که موضع خود را حتی در قبال انتخابات ریاست جمهوری اعلام نکرده (چرا که قول وزارت کار از طرف ناطق نوری به ایشان داده شده بود) نماینده واقعی و انتخابی ما کارگران ایران نیست. و حضور ایشان در سازمان جهانی کار از نظر ما کارگران، حضور نماینده رژیم جمهوری اسلامی تلقی می‌شود. همچنین در نامه سرگشاده که در تهران، تبریز، اراک و قزوین پخش شد، اعلام شد که در صورت تضمین جان نماینده «اتحادیه» از طرف سازمان‌های بین‌المللی و سازمان جهانی کار، «اتحادیه حاضر است نماینده خود را به نماینده سازمان جهانی کار معرفی کند تا ایشان را به شکل واقعی از نزدیک در جریان مسایل مربوط به کارگران ایران قرار دهد.

ایجاد «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به سال ۶۷ بر می‌گردد. آن زمان بعد از رهایی رهبر کنونی «اتحادیه» از زندان و تماس با محافل کارگری در سطوح مختلف نطفه‌های «اتحادیه» بسته شد. اما اعلام موجودیت صورت نگرفت. کار روی «اتحادیه» و ضرورت آن در بین کارگران از طرف فعالین

* - این اطلاعیه‌ها توسط «کانون همبستگی با اتحادیه مستقل کارگران ایران در خارج از کشور» تکثیر گشته‌اند.

یا با بی اعتنائی مجاله شده و به سطل کاغذهای باطله انداخته شده است یا به بایگانی سپرده شده، و یا پاسخ پر رمز و راز و ابهام آمیز گرفته است؛ و ما در عمل آموختیم که این راه تنها راهی است که صدایمان را به گوش هر ناشنوائی برسانیم.

آقای رئیس جمهور! ما کارگران دیگر نمی خواهیم بی شکل بمانیم و هیچ نهادی نباشد که از طریق آن از حقوقمان دفاع کنیم. دیگر نمی خواهیم خانه کارگر با آن دستگاه عریض و طویل که تأمین هزینه آن را پیشاپیش از حقوق ما کارگران کم می کنند، که جز خدمت به صاحبان زر و زور کار دیگری نمی کنند، ما را سر بدهند یا حداکثر کاری که می کنند کار شخصی این یا آن کارگری را که دستش به دامن مسئولین آن می رسد، آنهم نیم بند و تحقیر آمیز راه بیندازد. (به نامه های آقای محبوب و خانم جلودارزاده برای انجام کار کارگران در بیمارستانها و بانکها و دیگر نهادها تره هم خرد نمی کنند و به حامل نامه جواب رد می دهند یا سر می دوانند).

ما خواهان به رسمیت شناخته شدن شکل مستقل خودمان هستیم تا بتوانیم از طریق آن به خواستهای برحقمان، به آرزوهای بر باد رفته مان، به زندگی غارت شده مان، گامی نزدیکتر شویم. ما تشکیلی را می خواهیم که خون رگهای ما را به گردش در آورد نه منجمد کند. ما تشکیلی می خواهیم که آرزوهای ما را تحقق بخشد. نه پایمال کند. خانه کارگر جز پایمال کردن ارزشهای ما، جز تأیید آشکار حرکت های ضدکارگری و برخورد منفعلانه به خواستهای ما و تملق مقامات، کار دیگری نکرده است. ما دیگر از وعده های فریبکارانه به تنگ آمده ایم. شکل واقعی ما امروز از درون ما جوشیده و شکل گرفته است. بنابراین «اتحادیه مستقل کارگران ایران» را بعنوان یک شکل مستقل کارگری رسماً به رسمیت بشناسید.

آقای رئیس جمهور! در شرایطی که ما کارگران ثروت جامعه را تولید می کنیم، این دیگران هستند که برای ما تصمیم می گیرند که چه مقدار از ثروتی که خود تولید کرده ایم به ما تعلق بگیرد، و چه مقدار از رفاه و آسایش برخوردار باشیم، یا اصلاً نباشیم. این صاحبان زر و زر هستند که برای کودکان معصومان تصمیم می گیرند که چه نوع لباسی بپوشند، چه مقدار تغذیه بکنند یا نکنند. چه مقدار از رفاه و آسایش بهره مند باشند یا نباشند، چه میزان تحصیل بکنند یا نکنند. در کجا و کدام منطقه زندگی بکنند. سرپناهی داشته باشند یا نداشته باشند. این صاحبان قدرت و سرمایه هستند که حتی در زندگی شخصی ما و خانواده های ما نیز دخالت و اخلال می کنند. کتک خوردن کودکان معصوم و بیگناه بخاطر عدم قبولی در امتحانات از پدر بخاطر فقر، جدایی زن و شوهر از هم و متلاشی شدن خانواده بخاطر عدم گذران حداقل زندگی، نداشتن حداقل رفاه و معیشت برای خانواده، تحقیر پدر خانواده از طرف صاحبخانه بخاطر عقب افتادن اجاره خانه در مقابل چشمان بیست زده و مضطرب و نگران کودکان معصوم، خودکشی بخاطر عدم تأمین زندگی و ده ها درد بی درمان دیگر دخالت و اخلال در زندگی شخصی

ما کارگران و زحمتکشان از طرف صاحبان قدرت و سرمایه و سیاست گذاران نیست پس چیست؟ خانه کارگر نمی تواند و نمی خواهد این دردها را بیان کند. خانه کارگر روی این دردها سربوش می گذارد و نادیده می گیرد، چون بازگو کردن این دردها خوشایند صاحبان زر و زور نیست و خانه کارگر برای تأمین نظر آنها کار می کند. این دردها را ما از طریق شکل خودمان می توانیم بیان کنیم. آقای رئیس جمهور! اگر مردم به شما رأی دادند بخاطر مسلمان بودنشان نبود، چرا که دیگر رقبای انتخاباتی شما نیز مسلمانند، بخاطر روحانی بودن شما نیز نبود چرا که دو نفر از رقبای اصلی شما روحانی بودند. واقعیت این است که شما قول نهاده شدن نهادهای اجتماعی را دادید. و رقبایان نهادهای اجتماعی را نادیده گرفتند. باز واقعیت این است که تاکنون کوچکترین توجهی به نهاد جوشیده از درون ما کارگران و خواستهای ما نداشتید.

آقای رئیس جمهور! اینک صریحاً اعلام می کنیم اگر به شکل ما «اتحادیه مستقل کارگران ایران» و خواستهای برحق آن باز بی اعتنائی کنید و آن را نادیده بگیرید، با اعتراضاتی پی در پی و خیزش سراسری ما کارگران که در اشکال مختلف صورت خواهد گرفت روبرو خواهید شد، و ایکاش این را تهدید قلمداد نکنید که بحث مرگ و زندگی برای بداند. چرا که ما کارگران برای زنده ماندنمان، ما برای پوشاندن لباس زمستانی به تن کودکان دبندمان که از سرما نلرزد، ما برای تحصیل آنها با حداقل امکانات ممکن، ما برای تغذیه خانواده مان حتی همراه با سو تغذیه، ما برای ایجاد سرپناهی حتی ناچیز و کرایه ای برای خانواده مان آموخته ایم و مجبوریم در یک سنگر متحد شویم و مبارزه کنیم و امروزه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» سنگر ما و اشکال مختلف مبارزه، ابزار تحقق خواستهای ماست. بنابراین به خواستهای ما، روشن، واضح و بدون ابهام پاسخ دهید. خواستهای اصلی و عمومی امروزمان همانطور که در اعتراضات مختلف کارگری اعلام کرده ایم و مطبوعات از اعتراضاتمان و نه از خواستهایمان بجز چند مورد انگشت شمار که آنهم از روی لا علاجه مجبور شدند چیزی نگفته اند، بدین قرار است:

- ۱- به رسمیت شناختن «اتحادیه مستقل کارگران ایران» و اعلام آن از طریق روزنامه های کثیرالانتشار به عنوان حقوق تشکیلاتی ما کارگران.
- ۲- آزادی اعتصاب و دیگر اعتراضات کارگری در جهت تحقق خواستهایمان.
- ۳- ایجاد کار برای کارگران بیکار.
- ۵- توقف اخراج کارگران و بازخریدهای اجباری.
- ۶- اضافه شدن دستمزدها حداقل پنجاه درصد حقوق فعلی برای تمام کارگران ایران در رشته های تولیدی، خدماتی و معدن و اعلام آن از طریق رسانه ها تا قبل از عید.
- ۷- اجرای طرح طبقه بندی مشاغل در تمامی کارخانه ها و کارگاهها و شرکتها.
- ۸- حل مشکل مسکن کارگران در سراسر کشور از طریق تعاونی مسکن با دادن وامهای بدون بهره به

کارگران و یا بازپرداخت ماهیانه لازم بدون بهره. ۹- بیمه تمامی کارگران بیمه نشده ساختمانی در رشته های مختلف، کارگران تمامی معدن و شرکتهای تولیدی و خدماتی کوچک. ۱۰- به اجرا در آوردن طرحهای ایمنی در رشته های مختلف تولیدی، خدماتی که بی توجهی به آن سالیانه حوادث ناگوار بیشمار به کارگران تحویل کرده و هزاران قربانی می گیرد. ۱۱- اصلاح اساسی قانون کار و به اجرا در آوردن جدی آن در عرصه های مختلف تولید که در بسیاری از کارگاهها و شرکتهای همین قانون کار هم به اجرا در نمی آید.

لازم به تأکید است که نامه ی کنونی علاوه بر دفتر جنابالی و بخش آن در نقاط مختلف کشور و رونوشت خواهد شد. در صورت عدم چاپ این روزنامه ها و مجلات، ما این عمل را سانسور و حرکتی ضد کارگری و همبستور ضد نهادهای مدنی که شما وعده داده بودید. تلقی خواهیم کرد، که خود زیر پا گذاشتن حقوق ما کارگران از طرف شما و دولتستان است.

سخن آخر با مردم

مردم شریف ایران! همانطور که مکرراً اعلام کرده ایم «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به هیچ یک از جناحهای درون حاکمیت و نهادهای آن و همچنین به هیچ یک از سازمانها و احزاب اپوزیسیون وابستگی ندارد و به بازوان توانمند خود کارگران ایران متکی است.

اتحادیه از کارگران مبارز سراسر کشور می خواهد با تهیه روزنامه های ذیل * مسئله چاپ نامه ی سرگشاده را پیگیری کنند. تقویت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» گامی عملی در راستای منافع کل کارگران ایران است.

نماینده «اتحادیه مستقل کارگران ایران»
علی اعتمادی ۷۶/۱۸/۹

* نام روزنامه های کثیرالانتشار ایران

کشتار در دریا، سرکوب در بندر

در پنجم آذر ماه ۹ قایق همراه با ۳۶ سرنشین از ماهیگیران زحمتکش طرف قرارداد شیلات جنوب، که برای لقمه ای نان به دریا زده بودند، دچار توفان شدید در دریا شده و در میان امواج پر تلاطم دریا قایق هاشان در هم شکست و بعد از ساعت ها تلاش و دست و پا زدن برای زنده ماندن بخاطر نداشتن بی سیم یا تلفن موبایل در کام امواج پر تلاطم دریا فرو رفته و مظلومانه جان باختند.

از فردای آنروز خانواده ماهیگیران جان باخته به سازمان ها و نهادهای مختلف در بندر دیر مراجعه کرده و جویای حال عزیزان خود شده و برای آنها تقاضای کمک کردند.

خانواده ماهیگیران زحمتکش باور نمی کنند که عزیزانشان دیگر باز نخواهند گشت. باور کردنی نیست که ماهیگیران زحمتکش بخاطر مجهز نبودن

گفتش ملی....

بقیه از صفحه ۲

سربانی، چکمه ملی، کفش صنعتی «یک» و «دو» و کارگران مبارز شرکتهای دیگر مجتمع گروه صنعتی ملی اعلام کردند که بدون هیچ مشکلی آماده‌اند تا کارخانه را اداره و تولید را به نفع خود کارگران سازمان دهند.

اتحادیه مستقل کارگران ایران، اعلام می‌دارد در صورتی که آقای ایروانی قادر به اداره کارخانه نیست، کارگران خود این کار خواهند کرد. کارگران خود بهتر و توانمندتر از مدیران نالایق قالب‌سازی، چکمه ملی، ماشین‌سازی، زیره ملی، گروه صنعتی ملی را اداره خواهند کرد و این مجتمع تولیدی بدون هیچ مشکل و بدون هیچ آقا بالاسری به راحتی در سطح عالی تولیدی، به دست خود کارگران اداره خواهد شد.

آقای ایروانی و شرکا! یا به خواست کارگران گردن می‌نهد یا کارخانه را واگذار می‌کنید! «اتحادیه مستقل کارگران ایران»

۷۶/۱۱/۲

سخنی با خوانندگان

سیاست‌های «اتحادیه»

در نشست اخیر طرفداران اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران، سیاست‌های اتحادیه، در قبال وضعیت کنونی به ویژه تحولات اخیر ایران مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. نکات اصلی سیاست‌های اتحادیه، تدقیق گشته و به قرار زیر جمع‌بندی شدند:

۱- با توجه به تحولات اخیر ایران و ایجاد جو مساعدتر برای مداخله در جنبش کارگری، تمرکز اصلی فعالیت‌های نظری و تشکیلاتی اتحادیه، متوجه کار در ایران به ویژه میان پیشروی کارگری خواهد بود. کلیه طرفداران اتحادیه، خود را برای اجرای چنین جهت‌گیری آماده می‌کنند.

۲- فعالیت‌های خارج از کشور اتحادیه، محدود گشته و تنها مربوط به دفاع از فعالان و مبارزان جنبش کارگری خواهد بود. لازم به تذکر است که این سیاست به مفهوم بی‌توجهی به دفاع از سایر قشرهای تحت ستم در جامعه نباید تلقی گردد. این جهت‌گیری تنها بر اساس توان و امکانات اتحادیه، در نظر گرفته شده است.

کمپین دفاع از اتحادیه مستقل کارگران ایران، با همکاری نزدیک با نیروهای انقلابی در کشورهای غربی، تدارک دیده خواهد شد.

۳- نشریه «کارگر سوسیالیست» به طور مشخص تر مربوط به سیاست و جهت‌گیری اتحادیه، متکی بوده و مقالات در راستای آماده‌سازی کادرهای اتحادیه و نیازهای قشر پیشروی کارگری برای تدارک ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، و مداخله در جنبش کارگری، نگاشته می‌شوند. نشریه ماهانه بطور مرتب حداقل در ۱۶ صفحه همراه با ضمیمه آن، سازمانده کارگری سوسیالیستی، انتشار خواهد یافت.

۴- جلسات آموزشی هسته‌های اتحادیه در کشورهای مختلف ادامه یافته و اضافه بر آن، جلسات آموزشی / سیاسی هر چند ماه با شرکت رفقای جنبش کارگری و علاقمندان به موضوعات بحث ترتیب داده خواهد شد.

(رفقای که مایل به شرکت در این جلسات هستند، لطفاً با مکتباً مکاتبه کنند).

۵- پروژه انتشاراتی اتحادیه، نشر کارگری سوسیالیستی، به منظور انتشار آثار کلاسیک مارکسیست‌های انقلابی به ویژه نوشته‌های لئون تروتسکی، امکانات مالی را بررسی کرده و سپس اقدام به انتشار این متون خواهد کرد.

ادامه انتشار گاهنامه «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی» نیز مورد بررسی قرار گرفته و مقالات رسیده و همچنین مقالات در دست تهیه، در دوره آتی انتشار خواهند یافت. از رفقا و دوستانی که تمایل به درگیری در پروژه انتشاراتی اتحادیه دارند (ترجمه مطالب، تهیه مقالات و غیره)، تقاضا می‌کنیم که با ما تماس بگیرند.

مبالغ زیر رسیدند:

- م. (لندن) ۱۰ پوند
- الف (لندن) ۲۰ پوند
- س. (دانمارک) ۱۲ پوند
- داد. (آلمان) ۵۰ مارک
- ک. (سوئد) ۱۵۰ کرون

نامه‌ها و اطلاعیه‌های زیر رسیدند:

● اتحاد چپ کارگری - هامبورگ در اعلامیه‌ای، ۱۴ فوریه، گزارش داد که:

روز جمعه ۱۳ فوریه ۹۸ در ساختمان فلسفه دانشگاه هامبورگ تظاهراتی علیه حضور عبدالکریم سروش توسط برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ در مقابل «سکوت» اپوزیسیون، دست‌خاسته‌طلب و خواهان حاکمیت سرمایه، صورت گرفت.

«اتحاد چپ کارگری - هامبورگ با انتشار اعلامیه و تراکت‌هایی به زبانهای فارسی و آلمانی، نقش جنایتکارانه سروش در «انقلاب فرهنگی اسلامی» و علت سفر او به آلمان را افشا کرد.»

در نتیجه این تظاهرات «جماعتداران حزب الهی» خارج از سالن با حمله به تجمع افشارگران، با خشونت اقدام به باره کردن پلاکاردهای دیواری اتحاد چپ کارگری - هامبورگ نمودند که عقب رانده شدند و وادار گردیدند همان پلاکاردها را روی دیوار نصب کنند.

● رفیق مجید (لندن) - ادامه مقاله «روحانیت» در شماره‌های آتی درج خواهد شد.

● رفیق ک. (سوئد) - پاسخ سؤالات شما در بخش «سازمانده کارگری سوسیالیستی» در شماره ۵۲ «کارگر سوسیالیست» داده خواهد شد.

● رفیق برابرخواه - کارت تبریک ۸ مارس همراه با سؤالات رسیدند، سپاسگزاریم.

● کارت تبریک نوروز و کتابخانه ایرانیان شهر هانوفر - سپاسگزاریم.

● کارت تبریک «خانه ایران» لندن - با تشکر.

● دعوتنامه پژوهشهای زنان ایرانی - با تشکر.

قایق‌هایشان به بی‌سیم و یا دریغ کردن مسئولین از یک موبایل پیش پا افتاده در دریا کشته شده‌اند. از طرف دیگر خانواده ماهیگیران جان باخته نمی‌دانند در غم از دست دادن عزیزشان مویه کنند، یا گرسنگی و ضرب و شتم حراست بندر را تحمل کنند. مسئولین بندر و شیلات در مقابل اعتراض خانواده‌های جان باخته که اگر قایق‌ها مجهز به بی‌سیم و حتی یک موبایل برای تمامی ۳۶ ماهیگیر بود، چنین اتفاقی غم‌انگیزی روی نمی‌داد، و اینکه خون بهای عزیزان ما و گذران زندگی از این پس ما چگونه خواهد بود و مسئول از دست رفتن عزیزان ما و آواره شدن، فلاکت، دربدری، و گرسنگی بر سر ما کیست؟ نه تنها پاسخی ندارند که از طریق حراست بندر به فرماندهی رضا نظری به توهین و تحقیر و ضرب و شتم و سرکوب خانواده‌ها می‌پردازند. لازم به توضیح است که ماهیگیران جان باخته طرف قرار داد شیلات جنوب بودند اما شیلات جنوب اهمیت لازمه را به موضوع نمی‌دهد و حراست بندر نیز خانواده‌ها را سرکوب می‌کند.

اتحادیه مستقل کارگران ایران، اعلام می‌دارد که شیلات جنوب بابت توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به جان ماهیگیران، مسئول مرگ ماهیگیران است. اگر شیلات قایق مجهز به بی‌سیم و موبایل می‌کرد، ماهیگیران می‌توانستند با بندر تماس گرفته و از موقعیت خود را گزارش داده و کمک بخواهند و از مرگ نجات یابند و این چنین غم‌انگیز در میان امواج پر تلاطم دریا خفه نشوند. بی‌تفاوتی نسبت به جان کارگران و نبود سیاست‌هایی که امنیت و جان کارگران را حفظ کند، یک امر جا افتاده و پذیرفته شده در جمهوری اسلامی است که این چنین از کارگران ایران قربانی می‌گیرد. اتحادیه مستقل کارگران ایران، تأکید می‌کند که ایجاد ایمنی در محیط کار حق قانونی کارگران است و باید در تمامی عرصه‌های کار و تولید تأمین شود. باید با ارج نهادن به شریف‌ترین انسان‌ها راه بروز تسمانی حوادث ناگوار را مسدود کرد. اتحادیه مستقل کارگران ایران، اعلام می‌دارد که هرچه سریعتر و بدون قید و شرط موارد زیر در مورد خانواده ماهیگیران جان باخته دریا و کارگران شیلات جنوب باید به اجرا درآید:

۱- پرداخت خون بهای ماهیگیران جان باخته به خانواده‌هایشان.

۲- پرداخت و تأمین هزینه معیشت خانواده‌های ماهیگیر از این پس.

۳- مجهز شدن تمامی قایق‌های ماهیگیری به بی‌سیم و یا موبایل توسط شرکت شیلات، در مورد کارگران کارمزدی، روزمزدی، قراردادی و استخدامی.

۴- بیمه کارگران شیلات جنوب و شمال از ماهیگیران تا کارگران کنسرو ساز.

«اتحادیه مستقل کارگران ایران»

نکاتی درباره

ریشه‌های ستم‌کشیدگی زنان

ستم‌کشیدگی زنان یک مسئله تاریخی و جهانی است. بدین معنی که زنان قرن هاست در همه جوامع فرو دست بوده اند، ولی شدت و ضعف آن به موقعیت مشخص هر جامعه ای، سطح رشد اقتصادی و فرهنگی، نفوذ مذهب، سنن و آداب، و سطح تشکل و مبارزه زنان، بستگی دارد.

موقعیت فرو دست زنان از نقطه نظر حقوق نابرابر اجتماعی و عدم استقلال فردی و همچنین محدودیت های خانوادگی به هیچوجه یک امر ناشی از خصوصیات ذاتی زنان نیست و در نتیجه نمی تواند امر باشد که همیشه وجود داشته و یا خواهد داشت. وابستگی زن و فرو دستی او به ماهیت مشخص کار و نقشی که جامعه به او محول می کند (و سایر عوامل) بستگی دارد.

همچنین باید در نظر گرفت که موقعیت فرو دست زنان از ویژگی خاصی برخوردار است و با بقیه گروه های تحت ستم در جامعه تفاوت دارد. زنان نیمی از جمعیت کل بشر را تشکیل می دهند و برای برخورد به این مسئله و تلاش برای حل آن یک شکل ویژه سازماندهی لازم است.

در مقدمه «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» انگلس می گوید: «بنا بر پیشی ماتریالیستی عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهانی، تولید و تجدید تولید حیات بلا فصل است و این خود باز ماهیتی دوگانه دارد: از یکسو تولید وسائل معیشت - و از سوی دیگر تولید خود انسان ها - سازماندهی اجتماعی ای که مردم یک دوره مشخص تاریخی و کشوری مشخص تحت آن زندگی می کنند، توسط دو نوع تولید شکل می گیرند: توسط مرحله تکامل کار از یکسو و خانواده از سوی دیگر» (۱). بنابر این، ما باید سعی کنیم به شناخت صحیحی از رابطه میان تولید نیروی انسانی و تولید وسائل معیشت در کل نظام تولید و بازتولید دست یابیم.

تولید نسل جدید که از واقعیت طبیعی زایا بودن زنان ناشی می شود نباید به ستم‌کشیدگی آنان منجر شود. مثلاً، در دوران اولیه بشری وظیفه تولید نسل جدید حتی باعث برتری زنان شد. در واقع، این ادعا که موقعیت فرو دست زنان همیشه وجود داشته و به همین صورت نیز باقی خواهد ماند، شبیه این برداشت است که شکل خانواده نیز در همه اعصار به همین صورت بوده است و می دانیم که این حتی در یک قرن اخیر نیز صدق نمی کند. این گونه بحث ها اغلب این نتیجه گیری نیز بدنبال خواهد داشت که جای زنان در خانه و مسئولیت آنان نگهداری از فرزندان است، و این سرنوشت طبیعی زنان است!

بالا بردن سطح آگاهی سوسیالیستی عاملی است که درک ریشه های ستم‌کشیدگی و فرو دستی زنان را آسانتر می کند. و این امر فقط در پروسه ای که طی آن ترس های فردی و پنهانی زنان به آگاهی دسته جمعی آنان برای درک ریشه های این ترس ها تبدیل می شود، انجام پذیر است. در نتیجه این آگاهی موقعیتی بدست می آید که در آن زنان این ترس ها را بصورت مشکلات اجتماعی دیده و با اظهار ختم و نگرانی خود در این زمینه و مبارزه برای رفع این مشکلات به آنها شکلی سیاسی می دهند.

جنبش سوسیالیستی بین المللی ستا مسئله ستم‌کشیدگی زنان را صرفاً در ارتباط مستقیم و همزمان با ایجاد مالکیت خصوصی دیده و توضیح داده است. مبتنی بر این روش ساده نگاره است که سوسیالیست ها چنین نتیجه گیری کرده اند که با از بین رفتن مالکیت خصوصی، یعنی با انقلاب سوسیالیستی، مسئله ستم‌کشیدگی زنان نیز خود بخود حل خواهد شد. چنانچه نظری به موقعیت زنان در اتحاد شوروی در زمان بقایش لینن‌دزم مشاهده می کنیم که موقعیت فرو دست زنان با حفظ واحد خانواده بشکل یک نهاد خصوصی، حتی علیرغم شرکت وسیعشان در تولید، همچنان باقی مانده بود. از این بیان چنین نتیجه گیری می شود که صرفاً با انقلاب سوسیالیستی نمی توان به موقعیت فرو دست زنان خاتمه داد. مشکل پیچیده تر از آنست که تاکنون اغلب سوسیالیست های سنتی پنداشته اند.

در ارتباط با مطلب بالا و در برخورد به مالکیت خصوصی و ارتباطش با ستم‌کشیدگی زنان باید گفت که موقعیت فرو دست زنان در دوران قبل از پیدایش مالکیت خصوصی هم وجود داشته و مالکیت خصوصی آنرا تشدید کرده و تغییر داده است. به عبارت دیگر، مارکسزم نمی تواند موقعیت فرو دست زنان و مسئله ستم‌کشیدگی آنان را تنها بر اساس مقولات کار و سرمایه توضیح دهد.

البته باید در ضمن تذکر کنیم که بر خلاف فمینیست های رادیکال و فمینیست های انقلابی، مسئله ستم‌کشیدگی زنان را جدا از از مقولات کار و سرمایه نیز نمی توان توضیح داد. فمینیست ها تأکیدشان را بر تفاوت جنسی گذاشته اند و بنابر این ریشه های ستم بر زن را بر اساس حاکمیت مرد و نه بر اساس ستم طبقاتی بررسی می کنند. آنها، در واقع، ستم بر زن را عمیقتر از ستم طبقاتی می دانند.

در اینجا برای اینکه بتوانیم روشن کنیم که کجا عملکرد ستم جنسی از ستم طبقاتی متمایز است و کجا می تواند بر آن منطبق باشد، باید چند مقوله مورد بحث را در نظر گیریم:

۱- پدرسالاری

پدرسالاری قبل از مالکیت خصوصی و در دوره مالکیت قبیله ای شکل گرفت و اولین شکل نابرابری اجتماعی بین زن و مرد را نمودار ساخت. برخی از فمینیست ها کل مسئله ستم‌کشیدگی زنان را بواسطه این مقوله توضیح می دهند.

مارکسیست ها، اما، نه تنها پدیده پدرسالاری که ارتباط بین آن و جوه تولیدی مشخص (متجمله سرمایه داری) را تجزیه و تحلیل می کنند. و این به این دلیل است که آنها معتقد نیستند که می توان تحت انقیاد بودن زنان را از سایر اشکال و انواع استثمار و ستم که در جوامع طبقاتی اعمال می شوند، جدا کرد.

معیناً آنها راه هایی را که مارکسیست های سنتی برگزیده اند تا مسئله ستم‌کشیدگی زن را چه از نظر تئوری و چه در عملکردشان حاشیه ای وانمود کنند و این مسئله را صرفاً نوعی اثر فرعی استثمار طبقاتی معرفی کنند، رد می کنند. ولی این اعتقاد را نیز دارند که در جامعه امروزی و در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم و در تلاش برای تغییرش هستیم، ستم‌کشیدگی زن بطور جداناپذیری با سرمایه داری در ارتباط است. و بنابر این، برای درک مسئله ستم بر زن ما باید سرمایه داری را نیز درک کنیم و در مبارزه برای تغییرش درگیر شویم.

در بررسی پدرسالاری، این سؤال باید مطرح شود که چه مشخصه هایی از اشکال مختلف جامعه مرد را در مقایسه با زن در موقعیت سلطه قرار می دهد؟ سؤالی که فمینیست های رادیکال و فمینیست های انقلابی مطرح نمی کنند و در نتیجه مبارزه مورد نظرشان به مبارزه علیه قدرت مرد و مؤسسات اجتماعی که از طریق آنها این قدرت تجدید تولید می شود، مثل ازدواج و خانواده، خلاصه می شود.

آنها عقیده دارند که مردان برای تحت انقیاد کشیدن زنان یک خواست بیولوژیکی دارند. در این صورت باید این سؤال را از آنها کرد که چگونه زنان می توانند از یوغ قدرت مردان رها شده و برای اجتماعی غیر پدرسالار مبارزه کنند. بعنوان مثال از این فمینیست ها می توان به شولامیت فایرستون، کریستین دلفی و کیت میلث اشاره کرد.

فایرستون بر این عقیده است که بازتولید نسل بشر بر اساس «جنس همواره شالوده اساسی جامعه را تشکیل می دهد و اقتصاد اجتماعی در واقع فقط روپوشی این تولید نسل بشر است. او تفاوت بین دو جنس (sex) بعنوان یک مقوله بیولوژیک را با مقوله تفاوت جنسی بشکل اجتماعی (gender) آن یکی می بینند. حال آنکه دومی، یعنی مقوله تفاوت جنسی بشکل اجتماعی، بر اساس نابرابری ایجاد شده است. در بین خود فمینیست ها این نظریه رد شده و امروزه بسیاری از آنها سعی می کنند پدرسالاری را از زاویه اجتماعی بررسی کرده و آنرا بر اساسی تاریخی و ماتریالیستی بررسی کنند.

مثلاً، کریستین دلفی عقیده دارد که تفاوت جنسی یک مقوله اجتماعی است و باید تاریخی بررسی شود. اما او در ضمن اعتقاد دارد که ستم ناشی از این تفاوت در جوامع بشری فراگیرتر از ستم طبقاتی است. مثلاً هم زن بورژواست که طلاق می گیرد و باید برای زنده ماندن کار کند. در اینجا هم بحث دلفی بر سر این است که مسئله اصلی سلطه مردان بر زنان است و نه ستم طبقاتی.

کیت میلث نیز (در کتاب Sexual Politics) عقیده دارد که گروه مردان از بدو تولد حقوق ویژه ای بر زنان دارند که در جامعه مدرن عمیقتر و شدیدتر از تقسیم طبقاتی است و تقسیم طبقاتی درون زنان موقتی و بی اهمیت است.

۲- تقسیم جنسی و تقسیم طبقاتی

از طرف دیگر، در بین مارکسیست ها نیز این گرایش وجود دارد که تقسیم جنسی را منطبق بر تقسیم طبقات ببینند و در نتیجه طبقات را بر اساس مجموعه ای از خانواده ها توضیح بدهند و نه بر اساس افراد. در چنین نظریه ای ستم طبقاتی بر خانواده ها اعمال می شود و بنابر این ستمی که بوضوح بر زن درون خانواده اعمال می شود، توضیح داده نمی شود. حتی اگر اینرا

کار را محفوظ نگه می دارد، از طریق خارج نگهداشتن زنان از عرصه تولید دستمزد کمتری به واحد خانواده می دهد، مصرف کنندگان بیشتری برای بازار خود بوجود می آورد و از طریق خانواده است که باز تولید نیروی کار برایش ارزاتر تمام می شود.

البته این نکته را باید در نظر داشت که امروزه تقسیم جنسی در خانواده آنددر ریشه دوانده که از نظر تنوریک اصولاً مسئله این نیست که این امر بفع بورژوازی است یا نه. اصولاً تغییر غیر عملی است، زیرا این شکل از خانواده برای بازتولید جامعه بورژوازی ضرورت دارد و در نتیجه امکان از بین رفتن آن در جامعه سرمایه داری وجود ندارد.

۱-۳. ایدئولوژی

در اینجا لازم است به نقش ایدئولوژی در خانواده مختصراً بپردازیم: بازتولید ستم بر زن جنبه ایدئولوژیک هم دارد. نقش ایدئولوژی در بازسازی نقش های مردانه و زنانه اهمیت زیادی دارد. این ایدئولوژی حاکم از طریق نهادهای اجتماعی تولید کننده آن مرتباً بازسازی و تبلیغ می شود و خانواده یکی از این نهادهاست. ایدئولوژی توجیه کننده خانواده، جنسیت و نقش های مردانه و زنانه را به سادگی نمی تواند مثلاً از طریق انقلاب فرهنگی از بین ببرد. برای این منظور انقلاب اجتماعی لازم است.

ساختمان جنسی خانواده و ایدئولوژی ای که آنرا توجیه می کند و ارزش هایی که از این طریق ایجاد می شود، نه تنها به دلیل ارتباط شان با ستمدیدگی زنان اهمیت دارند، بلکه در پروسه آگاهی طبقه کارگر نیز نقش اساسی ایفا می کنند. با باز کردن مسئله و بحث در باره آن در طبقه کارگر، کل طبقه می تواند به ستم جنسی که به زنان اعمال می شود پی ببرد.

جنبش مارکسیستی باید رفتار جنسی را مطالعه کند و در باره اش نظر دهد، زیرا سرمایه داری در پروسه اجتماعی کردن نسل جدید رفتار جنسی را نیز آنطور که می خواهد شکل می دهد. به این ترتیب که نقش والدین را در خانواده تعیین کرده و به زنان نقش منفعل و به مردان نقش فعال می دهد، و به این طریق نوع خاصی از کارگر را باز تولید می کند.

باید علیه این رفتار جنسی که توسط جامعه سرمایه داری تحمیل می شود، مبارزه کرد. در این حوزه است که ایدئولوژی خانواده تقویت می شود. در بررسی اینکه چرا زنان همیشه تحت ظلم و فرودستی بوده اند و امروزه چطور مورد ستم قرار می گیرند، باید تئوری ستم بر زنان را بمثابة ستم جنسی بر کل زنان در نظر بگیریم و در حال شرایط تاریخی خاص این ستم را از نظر دور نداریم.

تاکنون شرایط فرودست زنان و وجوه مختلفی که تحت آنها ستم بر زن روا شده است و همچنین وحدت پیچیده بین این وجوه شناخته نشده و در نتیجه به ریشه های ستم بر زن سطحی و ساده نگراانه برخورد شده است. بدین معنی که تا کنون تأکید بر روی شرکت فعال زنان در تولید بعنوان عامل اصلی رهایی زن بوده است و در نتیجه محو اشکال گوناگون ستم جنسی مطرح نشده است و بهمین دلیل است که مسئله ستم بر زن علیرغم دست آوردهای مبارزه علیه آن همچنان بصورت یک مسئله لاینحل باقی مانده است.

البته، با وجود اینکه ترکیب مادی چهار وجه ستم بر زن در یک وحدت پیچیده مسبب موقعیت زنان است، ولی ممکن است هر یک از این وجوه در مقطع تاریخی مشخص به درجه متفاوتی از رشد رسیده باشند. بنابر این، برای درک وحدت این وجوه و اینکه چگونه می شود در شرایط مختلف این وحدت تغییر کند، باید هر یک از این وجوه را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

وجوه کلیدی موقعیت فرودست زنان را می توان به چهار دسته زیر تقسیم کرد: ۱- تولید، ۲- بازتولید و اجتماعی کردن اطفال، ۳- کار خانگی، ۴- روابط جنسی و ستم جنسی.

۱-۱. تولید

تقسیم کار مبتنی بر اختلاف بیولوژیکی بین زن و مرد بصورت امری لازم در طول تاریخ جلوه گر شده است و اینطور وانمود شده که زن بدلیل قدرت فیزیکی کمتر از مرد، سودمندی کمتری در تولید دارد. اختلاف بیولوژیکی بدلیل دیگری نیز در تقسیم جنسی کار در ادوار مختلف اثر داشته است. بدین معنی که زن در مدتی از دوران بارداری و شیردانی به بچه نمی تواند در تولید شرکت کند. سرمایه داری از این عوامل سوء استفاده کرده و او را از حیطة تولید، البته صرفاً در آنجایی که به نقش بوده، کنار گذاشته است. عبارت دیگر، سرمایه داری، علیرغم این به اصطلاح ضعف فیزیکی، زنان را هر جا که به نقش نبوده در تولید شرکت داده، ولی به اتکای همین بهانه آنها را از بخش دیگری از تولید کنار گذاشته است. ضعف فیزیکی زن در طول تاریخ به هیچ وجه مانع شرکت زنان در انجام کارهای سخت خارج از خانه نشده

هم فرعی بگیریم، نابرابری بین زن و مرد در صنعت را چگونه می توان توضیح داد؟ اگر جنس و طبقه را یکسان بگیریم چطور می توانیم نابرابری زن و مرد را توضیح دهیم؟

اتکلی در این زمینه می گوید، تقسیم جنسی فراگیرتر از تقسیم طبقاتی است ولی در طبقات مختلف متفاوت است. (در اینجا فراگیرتر به معنی این است که قبل از ستم طبقاتی، ستم جنسی اعمال می شده). اگر چه این گفته درست است ولی بنظر می رسد که اتکلی با اتکا به این دلیل که در خانواده کارگر عامل عشق وجود دارد و این مهم است، و دیگر اینکه مسئله ارث وجود ندارد، ستم در خانواده را در طبقات مختلف به این صورت دیده است که در خانواده بورژوا ستم بر زن بیشتر از خانواده کارگر روا می شود، در صورتیکه واقعیت عکس این است.

اتکلی در این ارتباط می گوید: "عشق جنسی زن و شوهر، فقط در میان طبقات ستمکش، یعنی امروزه در میان پروتاریا، یک قاعده می تواند باشد و هست ... در اینجا تمام پایه های یکتا همسری کلاسیک از بین رفته اند. در اینجا فقدان کامل همه نوع مالکیت که یکتا همسری و تسلط مرد برای تضمین و توارث آن بوجود آمده بود، مشاهده می شود. بنابر این، در اینجا ابتدا انگیزه ای برای اعمال تسلط مرد وجود ندارد ... در اینجا عوامل تعیین کننده، مناسبات شخصی و اجتماعی کاملاً متفاوتی هستند. به علاوه، از آنجا که صنایع بزرگ زن را از خانه به بازار کار و کارخانه منتقل کرده و او را در بسیاری اوقات نان آور خانواده نموده است، آخرین بقایای تسلط مرد در خانه پروتئری پایه های خود را از دست داده است." (۲)

۱-۳. خانواده

در اینجا قبل از اینکه به وجوه ستمکشدگی زنان بپردازیم، بهتر است که به موقعیت خانواده در جامعه ماقبل سرمایه داری اشاره ای کنیم. البته این مقوله ای است که احتیاج به مطالعه و بحث فراوان دارد. مقایسه موقعیت خانواده در جامعه ماقبل سرمایه داری و سرمایه داری بدین دلیل اینجا آورده می شود که تفاوت وضع خانواده در جامعه ای که تولید برای مبادله نیست با وضع آن در جامعه سرمایه داری که تولید فقط وقتی دارای ارزش (طبق تعریف اقتصاد سرمایه داری) است که برای مبادله باشد، نشان داده شود. و همینطور برای نشان دادن تفاوت مالکیت خصوصی فردی در خانواده ماقبل سرمایه داری و در خانواده سرمایه داری در چارچوب جدید «آزادی و برابری».

در جوامع ماقبل سرمایه داری مالکیت خصوصی فردی رونق داشت. افراد خانواده دهمان با هم و برای هم کار می کردند و واحدهای خانواده و تولید همخوان بودند. کار بر اساس دستمزد صورت نمی گرفت. در آن دوره تولید خارج از واحد خانواده بطور کلی اهمیت زیادی نداشت و در سطح نازلی در کل جامعه قرار داشت. مهارت از اهمیت زیادی برخوردار نبود، تقسیم کار طبیعی بود و نه بر اساس مهارت. تولید و مصرف در این دوره از طریق خانواده بعنوان یک، واحد اجتماعی انجام می گرفت. سازمان سرمایه داری کار، اما، مالکیت خصوصی را از افراد گرفت و آنرا بصورت ثروت انباشت شده و تحت مالکیت خصوصی سرمایه داران در می آورد. مهبذا در خانواده نوعی از مالکیت خصوصی فردی پایایی مالکیت سرمایه داری برای عده کثیری ادامه دارد. اتکلی می گوید: "زنان تحت مالکیت خصوصی مردان موظف به وفاداری به ازدواج و تولید وارث برای این مالکیت خصوصی هستند. مالکیت خصوصی فردی در خانواده خود را از این طریق نشان می دهد که زن وظیفه دارد نسبت به شوهر وفادار بماند و انجام کارهای خانه و باز تولید نسل و نگهداری فرزندان و پرورش آنها بنحوی که مطیع و فرمانبردار والدین باشند را عهده دار باشد.

سرمایه داری ایده مالکیت خصوصی فردی را در محتوی جدیدی بیان کرد. به این صورت که حق مالکیت فردی را بر اساس «آزادی و برابری» که در فئودالیزم وجود نداشت، وعده داد. و برای اینکه بتواند این مسئله را بر پایه ای محکم بنا کند، حفظ خانواده را به شکل یک نهاد قدیمی ضروری دید. دیگر اینکه برای بورژوازی تبدیل خانواده به یک قلمروی خصوصی سودمند بود. و این امر مخصوص برای افرادی صادق است که در جامعه دائماً سرکوب بودند و چیزی بدست نمی آوردند و در نتیجه خانواده را قلمروئی می بینند که در آن بر زن و فرزند حاکمیت کنند. تبدیل خانواده به یک قلمروی خصوصی باعث سرکوب زنان شده است، و همین قلمروی خصوصی باعث شده که حتی بخشی از چپ هم به آن بعنوان پناهگاه طبقه کارگر نگاه کند. در اینجا ستم که چپ محافظه کاری خانواده را در مبارزات و اعتصابات نادیده گرفته و به نقش تفرقه افکنانه خانواده های مختلف در مقابل منافعتان و ستم بر زنان درون این نهاد کم بها می دهد.

اهمیت دیگر خانواده برای سرمایه داری اینست که از طریق آن ارثش ذخیره

این زمینه اساسی است. کاربرد بیولوژیکی زن برای مادر شدن یک واقعیت است ولی از این واقعیت نقش فرودست زن در خانواده تعیین و بر آن صحنه گذاشته می شود. بچه داری تا زمانی که حیطه تولید از محیط خانه کاملاً جدا نشده بود، مانع شرکت مستقیم زنان در تولید نشد و این وظایف توسط زن و مرد مشترکاً انجام می گرفت. ولی با جدایی مراکز تولید از خانه ها نیاز به خارج شدن از خانه ها برای شرکت در تولید اجتماعی بوجود آمد و این با پرورش فرزندان به شکل سنتی اش در تضاد افتاد.

در اوایل دوران سرمایه داری کارمزدی زنان خانواده را در معرض فروپاشی قرار داد. در آن زمان رشد تکنولوژی آموزش حرفه ای نیروی کار جدید (فرزندان) را در محیط خانه غیر ممکن کرد و سرمایه داری قسمتی از پرورش کودکان یعنی سوادآموزی و حرفه آموزی را به دلیل اینکه بازدهی بیشتر نیروی کار را در آینده تضمین کند، بعهده گرفته اما سرمایه داری برای نگهداری جسمانی از فرزندان از فرهنگ ما قبل سرمایه داری که بر طبق آن نیروی کار زن صرف انجام این کار می شد، استفاده کرد و از این طریق کار نگهداری از فرزندان را بطور رایگان برای خود تمام کرد. به این ترتیب است که می بینیم با وجود اینکه امکانات بشر برای پاسخگویی به نیازهای رشد زیادی کرده اند، پرورش خود انسان هنوز به ابتدایی ترین شکل صورت می گیرد و سرمایه داری با ممانعت از تحول این بخش از تولید مانع تکامل جامعه شده است.

نکته دیگری که در بازتولید باید متذکر شد این است که از طریق پیشرفت عملی در جلوگیری از حاملگی شیوه بازتولید سوانجام می تواند تغییر شکل پیدا کند بخوبی که زنان در بازتولید فرزندان امکان انتخاب داشته باشند. با استفاده از راه های جلوگیری از بارداری، که البته هنوز حتی در جوامع پیشرفته هم بمقیاس نابرابری وجود دارد، مفهوم نزدیکی جنسی از تولید بچه جدا می شود و این امری بسیار مهم است. البته اینجا هم باید گفت که مقیاس بازتولید حتی در کشورهای سرمایه داری که امکان استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری را دارند، لزوماً پایین نیامده است. بنا به نظر جولیت میچل در کتاب Women's Estate در آمریکا در صد تولید در سال های اخیر بطور ناگهانی بالا رفته، چنانچه در صد حاملگی در آمریکا حتی از بعضی از کشورهای عقب افتاده مثل هندوستان، پاکستان و برمه بیشتر بوده است. این امر نشان دهنده استحکام ایدئولوژی خانواده در این جامعه است.

اجتماعی کردن پرورش فرزندان

در ارتباط اجتماعی کردن پرورش فرزندان باید گفت که سرنوشت بیولوژیکی زن بعنوان مادر بصورت امری در می آید که مشخص کننده نقش او در این مورد است و از طریق بزرگ کردن فرزندان است که زن تعریف اصلی اجتماعی اش را بدست می آورد. مناسب بودن زن برای اجتماعی کردن پرورش فرزندان از خصوصیات بیولوژیکی اش مثل شیر دادن و عدم قدرت گاه بگاه او در انجام کارهای بدنی سخت منتج می شود. در این رابطه باید گفت که این خصوصیات بیولوژیکی نباید باعث این نتیجه گیری شود که اجتماعی کردن پرورش فرزندان نمی تواند توسط شخص یا اشخاص دیگری انجام شود.

تکیه بر این نکته که چند سال اول زندگی، شکل اصلی شخصیت انسان را می سازد، به درجه دانایی زن و قدرت نگهداری او مرتبط می شود و چنین وانمود می گردد که فرزند به محبت و گرمی و رابطه مداوم با مادر احتیاج دارد. اینکه اجتماعی کردن پرورش فرزندان به عنوان یک عامل برای آزادی زن در نظر گرفته شود، از اهمیت بسیار برخوردار است. بالا رفتن آگاهی در مورد اهمیت اجتماعی کردن بجای اینکه به ترمیم نقش های کلاسیک مادری بیانجامد باید آنها را مورد بررسی مجدد قرار دهد. در این بررسی باید توجه خود را به سعی در تفسیر روابط اجتماعاً قبول شده ای که بر خانواده و در چهارچوب آن به زن تحمیل شده معطوف کنیم. ایدئولوژی حاکم بر خانواده امروزه این است که شکل خانواده باید مرکب از زن و مرد و فرزندان باشد و اینطور وانمود شده که این تنها فرم موجود است. در صورتیکه همین امروز هم اشکال دیگری از خانواده وجود دارد.

۳- کار خانگی

بحث های زیادی در باره کار خانگی و در جهت درک رابطه آن با سرمایه شده است. مسئولیت کار در خانه همیشه با زنان است. حتی در صورت داشتن کار خارج از خانه زنان باید بخوبی ترتیب انجام هر دو کار را بدهند. معمولاً شرکت زنان در بازار کار وقتی امکان می یابد که انجام مسئولیت خود را در خانه تضمین کنند. این مسئله بخصوص در کشورهای مثل شوروی و اروپای شرقی، در جاهایی که امکانات زنان برای شرکت در بازار کار گسترش یافته بود، ولی این گسترش به همان اندازه آزادی آنها را به همراه نداشت، وجود داشت.

است. از این بگذریم که نگهداری از شوهر و پرورش فرزندان خود از کارهای سخت است.

موانع اجتماعی بر سر کار زنان که به اتکای ظرفیت بیولوژیکی زنان اعمال می شود، نقش مهمی در تحت سلطه قرار گرفتن زنان بازی کرده است. چنانکه بنا به نظر جولیت میچل: در جوامع بدوی سودمندی کمتر زنان در امر شکار عنوان شد. در تمدن های پیشرفته نیز دوباره قدرت فیزیکی کمتر زنان در ارتباط با تولید نشان داده شد و زنان برای ساختن شهرها و شرکت در جنگ نامناسب تشخیص داده شدند. ولی با مراحل اولیه صنعتی شدن تولید، لزوم شرکت زنان در تولید یک بار دیگر مهم جلوه داده شد.

مارکس در این باره می گوید: آیین دوره، دوره بکار گرفتن کارگرانی با قدرت فیزیکی کمتر و آنهایی است که رشد بدنی شان کامل نشده و اندامی قابل انعطاف تر دارند. بنابر این استفاده از کار زنان و کودکان اولین امری بود که سرمایه دارانی که ماشین را در تولید بکار گرفتند، مفید یافتند.

ضعف اجتماعی بمراتب بیش از ضعف فیزیکی باعث رانده شدن زنان از بازار کار اجتماعی شده است. اگر فقط ضعف فیزیکی مانع انجام کارهای سخت بدنی بود، پیشرفت تکنولوژی و عدم لزوم انجام کارهای سخت فیزیکی می باید باعث آزادی زنان می شد. انگلیس در این مورد می گوید: اولین کار برای آزادی زنان بازگشت آنان به صنعت عمومی است و این تنها از طریق صنعت پیشرفته مدرن ممکن شده است. امری که نه تنها به زنان اجازه شرکت در تولید را به مقیاس وسیع می دهد، بلکه عملاً کارخانگی را به صنعت عمومی تبدیل می کند.

در سرمایه داری، اما، ممکن است ماشینی شدن صنعت به بیکاری روزافزون که زنان را همراه با مهاجرین از بازار کار می راند، منجر شود. آنچه در این زمینه مهم است رابطه بین نیروهای اجتماعی و تکنولوژی است و نه فقط پیشرفت تکنولوژی. امروزه پیشرفت تکنولوژی امکان تکنیکی از بین بردن مشخصه فیزیکی بین زن و مرد در تولید را نوید می دهد، ولی روابط تولید سرمایه داری امکان اجتماعی این کار را تهدید می کند و به سادگی می تواند اثر آنرا متعکس کند.

با وجود اینکه امروزه در جوامع پیشرفته سرمایه داری زنان بسیاری در تولید شرکت دارند، در مجموع آنها اکثراً به کارهای حاشیه ای در تولید و بخش هایی از آن که نیاز به تخصص ندارد رانده شده اند و از بخش هایی حذف شده اند. عامل تحمیل در این زمینه خیلی اهمیت دارد. امروزه تعداد زنان تحصیلکرده بمراتب از تعداد مردان پایین تر است. تقاضا برای کار مساوی باید با تقاضا برای سیستم تحصیلی برابر همراه باشد. بعنوان مثال بنا به گفته جولیت میچل: در انگلستان تعداد دختران دانشجوی دانشگاه به همان نسبت دهه ۱۹۲۰ باقی مانده است. در ارتباط با شرکت زنان در اشتغال و نقش آنان در خانواده باید گفت که اشتغال زن در اجتماع نقش شناخته شده مرد و زن در خانواده را تغییر نمی دهد.

اگر بخواهم جمعبندی کنم، سرمایه داری به دلایل زیر سعی بر آن دارد که جلوی شرکت وسیع زنان در تولید را بگیرد: ۱- چون بازتولید نیروی کار زن بدلیل اینکه باردار می شود و نمی تواند مدتی در تولید شرکت کند، از بازتولید نیروی کار مرد گرانتر تمام می شود، سرمایه داری ترجیح می دهد زن را در خانه نگه دارد و از نیروی کار مرد استفاده کند وگرنه برای سرمایه داری فرقی نمی کند چه جنسی ارزش افزایی تولید می کند. ۲- بدلیل بحرانی که سرمایه داری با آن روبروست و بدلیل روزافزون شدن تعداد بیکاران، سرمایه داری تلاش می کند که با استفاده از القاب پر افتخار «مادر» و «زن خانه دار» بخش عمده بیکاری در سطح جهان را پنهان سازد. به همین دلیل سعی می کند مبارزات زنان و خواست های آنان را مخدوش کند - از جمله اجتماعی کردن کارخانگی، پرورش کودکان و ایجاد امکانات عمومی رایگان که زنان را از کارخانگی می رهاوند و به دسته تقاضا کنندگان برای کار می افزاید. ۳- کار بدون مرد زنان در خانه ارزانهترین راه بازتولید نیروی کار می باشد. پرداخت مزد بیشتر به کارگران برای خرید خدماتی که در خانه توسط زنان انجام می شد، سهم کارگران از محصول اجتماعی را افزایش می دهد که در مجموع بمنفع سرمایه نیست.

۴- بازتولید و اجتماعی کردن پرورش فرزندان

در بیان ارتباط بین تولید و بازتولید باید گفت که نه تنها بهانه ضعف فیزیکی بلکه واقعیت نقش تولید فرزندان باعث عدم شرکت وسیع زنان در تولید شده است - که البته نباید بشود. بنا به ایدئولوژی سرمایه داری، پرورش فرزندان و خانه داری کار طبیعی زنان است و این نظریه بدلیل جهانگیر بودن خانواده بعنوان یک اصل زندگی بشر تقویت شده است. خانواده هم بازتولید نیروی کار خود و هم بازتولید روابط تولیدی جامعه را به عهده دارد و نقش زن در

پروتو این ارتباط ما باید شرکت همگانی زنان در صنعت عمومی را خواستار باشیم ولی نباید اهمیت عمده را منحصر به عامل اقتصاد بدهیم. خواست های اقتصادی باید با خط مشی سیاسی مرتبط به سه عامل دیگر همراه باشد. از نظر اقتصادی ما باید خواستار امکان کار برای زن و مرد باشیم در حال حاضر زنان شاغل عهده دار مشاغل حاشیه ای و غیر حرفه ای مثل گارسون، آرایشگر، نظافتچی، ماشین نویسی و غیره هستند. طبق آمار جوینت میچل در Women's Estate فقط ۲ درصد زنان عهده دار مشاغل مدیریت و سازماندهی و کمتر از ۵ درصد هزار عهده دار کارهای حرفه ای هستند. زنان از مزایای اتحادیه ای ضعیفی برخوردارند و حتی در موارد نادر کار ماوی، حقوقی کمتر از مردان دریافت می کنند.

بطور کلی باید گفت که ستمکشدگی زنان با مفهوم خاصی «ستم» تنها در جامعه سرمایه داری مطرح می شود و در جوامع ماقبل سرمایه داری نابرابری امری طبیعی جلوه کرده و چون امکان رفش هم وجود ندارد، طبیعی هم پذیرفته می شود. در جوامع ماقبل سرمایه داری، کمبودهای طبیعی و تکنیکی ناشی از رشد ناچیز نیروهای مولده زمینه مادی نابرابری است. در حالیکه در سرمایه داری با وجود اینکه امکان تکنیکی رفع نابرابری بوجود می آید، سرمایه داری نمی تواند به برابری و آزادی تحقق بخشد. سرمایه داری خانواده را در خدمت گرفته و باعث شده که در روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی ریشه بدواند. سیستم سرمایه داری و تبعیضات ناشی از آن، ریشه اجتماعی اجتماعی دارد و نه تکنیکی و به همین دلیل تنها می تواند از طریق یک انقلاب اجتماعی، یعنی انقلاب سوسیالیستی، از بین برود. انقلاب سوسیالیستی باید در دوره انتقالی ضمن تغییرات در مالکیت در حوزه توزیع و مصرف هم تغییرات جدی ایجاد کند و چون استفاده از این حوزه از طریق خانواده صورت می گیرد، چنانچه تبعیضات در خانواده رفع نشود، کنترل دموکراتیک تولید کنندگان بر توزیع و مصرف هم عملی نخواهد بود.

تا زمانی که خانواده وجود دارد، توزیع از طریق آن انجام می گیرد. انقلاب سوسیالیستی مبارزه اش را حول محور اجتماعی کردن پرورش فرزندان و کارخانگی، ایجاد مهد کودک های رایگان، غذاخوری های عمومی، تساری اقتصادی، حقوقی و آموزشی و مبارزه توده ای و مستقل زنان سازمان می دهد. در واقع اگر جنبش توده ای زنان نباشد، خود انقلاب سوسیالیستی نیز انجام نمی شود. همانطور که برای به ثمر رسیدن جنبش طبقه کارگر یک حزب انقلابی لازم است تا بتواند منافع کل طبقه را نشان دهد، در جنبش زنان هم وجود حزب انقلابی برای تحقق استراتژی انقلابی و از بین بردن ریشه های ستمکشدگی زنان ضروری است ولی حتی بعد از به ثمر رسیدن انقلاب سوسیالیستی شکل های مستقل زنان لازم اند تا در پیشبرد حل مسئله ستمکشدگی زنان که ریشه ای دیرینه دارد، عمل کنند و لزوم بالا بردن سطح فرهنگ و تحصیل زنان و توسعه شرایط مادی آنها را نشان دهند.

۴ مارس ۱۹۹۸

یادداشت ها:

- ۱- فردریش انگلس، «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، منتخب آثار یک جلدی مارکس و انگلس، ص ۴۵۵، نیویورک.
- ۲- همانجا، ص ۵۰۸

کارخانگی که در قبالتی مزد دریافت نمی شود، برای بازتولید نیروی کار انسان ارزش های مصرفی ایجاد می کند. این کار برای پروسه تولید سرمایه داری ضروری و جزئی از پروسه تولید اجتماعی است ولی، از آنجا که به صورت خصوصی انجام می گیرد و در بازار مبادله نمی شود، بنابر این از نظر سرمایه داری بی ارزش است یعنی خارج از قوانین ارزش سرمایه داری قرار می گیرد و در واقع نوعی از کار ماقبل سرمایه داری است.

جنبه اساسی دیگر کارخانگی این است که به سرمایه داران امکان استفاده سودمند از نیروی کار زنان در صنعت را می دهد. زنان، به دلیل شرایط شان در خانواده و برای رهایی از این شرایط، تن به کار ارزان در صنعت می دهند. نکته مهم دیگر در اینجا این است که این موقعیت در عین حالیکه امکان استقلال اقتصادی برای زنان ایجاد می کند، به دلیل اینکه دانشی و همگانی نیست، شرایط انفجاریدیری را برای زنان به همراه دارد.

هنوز خانواده بعنوان یک واحد اجتماعی متکی بر انقیاد و سلطه نقش مؤثری در تثبیت ایدئولوژی طبقه حاکم، تداوم ستم جنسی بر زنان و جدا کردن تولید کنندگان از یکدیگر بازی می کند.

کارخانگی بیکاری بخش عظیمی از نیروی فعال اجتماع را مخفی نگه می دارد و بطور غیر مستقیم نقش مؤثری در افزایش در آمد ملی سرمایه داری و نرخ ارزش اضافی بفع سرمایه داران ایفا می کند.

مبارزه برای اجتماعی کردن کار خانگی (ایجاد رستوران های عمومی، مهد کودک ها، رختشویی های رایگان) مبارزه ای است که زنان با شرکت فعال در آن و پیشبرد هر یک از خواسته هایشان ضربه ای بر نظام سرمایه داری وارد می کنند. تا زمانی که کارخانگی بعنوان تولید خصوصی و تحت مسولیت زنان باقی بماند، آنها بار سنگین دو کار را بدوش خود خواهند کشید. پس باید برای تبدیل تولید خصوصی کارخانگی به تولید اجتماعی مبارزه کرد.

به روابط جنسی و ستم جنسی بر زنان

تبعیض جنسی علیه زنان یک امر تاریخی است در طول تاریخ زنان بصورت سمبل سکس در نظر گرفته شده اند. این واقعیت را می توان حتی در جوامع اولیه، قبل از تثبیت خانواده پدرسالار نیز مشاهده کرد. به عنوان مثال می توان به مسئله زن ربایی و ماملات بر سر زنان و مجازات سخت زنان «زناکار» در دوران کهن که انگلیس در کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» ذکر کرده اشاره کرد. در این کتاب، انگلیس به مجازات زنان زناکار در دوران یازگیری اشاره می کند. یعنی حتی در دورانی که زن و مرد می توانند به آسانی از یکدیگر جدا شوند، ظلم جنسی بر اغلب زنان اعمال می شد. چه به آنان که در قبال پول و بل اجبار با مرد همستر می شوند، و چه آنان که لذت جنسی در زندگی شان مطرح نبوده و تنها منظور از همستر شدن باردار شدنشان باشد.

واحد مهمی که در طول تاریخ ظلم جنسی (و بعداً در سرمایه داری ستم جنسی) در آن بر زن وارد شده، خانواده است. در این واحد است که مالکیت بر زن بصورت یک مالکیت خصوصی مطرح شده است. مارکس چنین گفته است که ازدواج یک شکل از مالکیت خصوصی است. اقتصاد سرمایه داری تحولاتی در نظام خانواده ایجاد کرده که باعث تغییرات اساسی در سرکوب جنسی زنان گشته است. با در هم شکستن اقتصاد بسته جامعه ماقبل سرمایه داری، بقاء خانواده و کنترل شدید بر چگونگی ازدواج اهمیت خود را از دست داد و زنانی که وارد بازار کار شدند استقلال نسبی از خانواده خویش پیدا کردند و این خود قدم بزرگی در تصمیم گیری آنها برای نزدیکی با مرد دلخواهشان بود.

پیدایش روش های مدرن جلوگیری از بارداری نیز تحول بزرگی در روابط بین زن و مرد ایجاد کرد، زیرا همیشه ترس از حاملگی مانع اقدام آزادانه زن برای نزدیکی با مرد بود. برای اولین بار بعد از قرن ها برقراری روابط جنسی بین زن و مرد می تواند بر اساس علاقه صورت گیرد. ولی از آنجایی که تنها کانون رسمی عشق خانواده است، هر گونه رابطه جنسی خارج از این کانون فساد اخلاقی محسوب می شود. از این طریق است که جوانان هنوز تحت سرکوب جنسی هستند که اثرات روانی ترس و عدم اعتماد بنفس و غیره را در این زمینه برایشان به همراه دارد. چنانچه تجربه جنسی از روابط تولید و بازتولید و مالکیت جدا شود، می تواند به یک آزادی حقیقی جنسی منجر شود.

در خاتمه بگویم همانطور که قبلاً هم گفته شد برخورد به چهار وجه ریشه های ستمکشدگی زنان عملاً به معنی سیستم مرتبط خواسته ها است و نمی تواند جداگانه در نظر گرفته شود. خانواده امروزی به شکل ترکیبی از وجوه سه گانه، جنسی، بازتولیدی و اجتماعی کننده (دنیای زن) که با تولید (دنیای مرد) گرد خورده به چشم می خورد. این درست است که تغییر این شکل نهایتاً به عامل اقتصاد و تغییر روابط تولیدی جامعه (انقلاب سوسیالیستی) مرتبط است و در

به مناسب سالگرد روز جهانی زن

سال پیش مجموعه مصاحبه هایی در مورد «مسئله زن» در «کارگر سوسیالیست» انتشار یافت. امسال به مناسبت «روز جهانی زن»، مقاله ای توسط دو تن از رفقای کمیسیون زنان «اتحادیه» را انتشار می دهیم. این مقاله بر اساس مطالبی که پیش از این در یکی از هسته های زنان سوسیالیست تنظیم شده و انتشار یافته بود، بنا نهاده شده است. مطالبی دیگری در نقد به مواضع این مقاله در دست تهیه است که در آینده نزدیک انتشار خواهد یافت. ۸ مارس ۱۹۹۸

یادداشت‌هایی در باره «انترناسیونالیزم»

م. رازی

علل تشکیل بین‌الملل چهارم

گرچه بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شد، اما بحث پیرامون تشکیل آن از سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود. در درون جنبش تروتسکیستی عده‌ای تشکیل بین‌الملل را زودترس ارزیابی می‌کردند. خود تروتسکی از ۱۹۳۳ در متقاعد کردن مرددان و مخالفت با گرایش‌های سانتریست جنبش، مبارزه شدیدی انجام داد. نظریه مخالفان اینگونه خلاصه می‌شد که:

«گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز در انزوا بسر برده و پایه توده‌نی نیافته است. توده‌ها هنوز در مورد ماهیت خیانت‌آمیز رهبری سنتی جنبش کارگری و به ویژه استالیزم، به درک و آگاهی کافی دست نیافته‌اند. در نتیجه بهتر است صبر کرد تا وضعیت مناسب تری برای تشکیل بین‌الملل فراهم آید و به طور مصنوعی آنرا ایجاد نکرد.» اما تروتسکی و کنفرانس نخست بین‌الملل بدین ترتیب تشکیل آنرا توجیه کرد:

«نبود پایه توده‌نی برای تشکیل بین‌الملل از اهمیت اساسی برخوردار نیست. مسئله اینست که از یکسو، به علت ورشکستگی رهبری سنتی و شکست‌های پرولتاریا در آلمان ۱۹۳۳، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ و از سوی دیگر به علت حفظ برنامه انقلابی و وجود عینی گرایش بین‌المللی متکی به آن برنامه، وضعیت عینی برای تشکیل یک بین‌الملل انقلابی فراهم است.»

بدین ترتیب بین‌الملل چهارم به مثابه تنها رهبری بین‌المللی در مقابل رهبری سنتی، در دوره پیشا جنگ دوم جهانی، ظاهر گشت. بین‌الملل چهارم در عرصه برنامه، عقاید، و کادری‌های بازتاب‌کننده نیاز آندوره جنبش کارگری بود. انزوا از توده برای حزب‌های کارگری انقلابی، به ویژه در دوره افسول مبارزات و یا شکست‌های پی در پی جنبش کارگری توسط رهبرانشان، امری است طبیعی. ایجاد بین‌الملل از این لحاظ حائز اهمیت بود که به یک برنامه انقلابی مسلح بوده و از حداقل نفوذ در پیشروی کارگری برخوردار بود. این دو خصوصیات را بنیادگذاران بین‌الملل چهارم بدست آورده بودند.^(۱)

از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

وضعیت جهانی پس از تأسیس بین‌الملل چهارم رو به وخامت رفت. سیاست‌های «جبهه دموکراتیک برای صلح، توسط جبهه‌های «خلق» (اتلاف طبقاتی با بورژوازی «دموکرات» (ارائه داده شده توسط

تیغ استالین جان به سلامت برده بودند و همچنین برخی گروه‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی و «جهان سوم»، بر برنامه مارکسیزم انقلابی استوار بودند. این عده جنگ جهانی امپریالیستی بین «فاشیسم» و «دموکراسی» را محکوم کرده و اعلام یک جبهه طبقاتی از کارگران جهان برای مبارزه با گسترش فاشیسم و همچنین مقاومت علیه جنگ، کردند.

تروتسکی در سپتامبر ۱۹۳۸ نوشت که:

«ما باید امپریالیزم را زیر هر ماسکی که دارد، سرنگون کنیم. تنها انقلاب پرولتاری قادر به انجام چنین عملی است. برای آماده‌سازی خود برای این هدف، پرولتاریا و مردم تحت ستم بایستی جبهه‌نی علیه بورژوا امپریالیست‌ها بر محور یک ارتش انترناسیونالیستی از داوطلبان گرد آیند. این وظیفه اعظم تنها می‌تواند از طریق بین‌الملل چهارم صورت پذیرد.»

بدین علت گرایش انترناسیونالیستی تروتسکیستی که در سال ۱۹۳۶ با نام «جنبش برای تشکیل بین‌الملل چهارم، شکل دگررفته بود، مورد حمله چند جانبه از سوی «فاشیست‌ها، دموکراتیک‌ها، «وطن پرستان» و «استالینست‌ها» قرار گرفت. در آلمان بسیاری از تروتسکیست‌ها دستگیر و در اردوگاه‌ها و زندان‌های فاشیست‌ها محبوس گشتند. در یونان بسیاری تروتسکیست‌ها به همین سرنوشت محکوم شدند. در شوروی نیز بسیاری از تروتسکیست‌ها اعدام و یا دستگیر شدند. در کشورهای اروپایی تعداد بسیاری از رهبران تروتسکیست و حتی خویشاوندان نزدیک تروتسکی روبرو و یا نا پدید شدند. در مکزیک بارها توسط پلیس مخفی شوروی به جان تروتسکی سوء قصد شد. در اسپانیا نیز تروتسکیست‌ها و فعالان «پوم»، توسط حکومت «جبهه خلق» دستگیر و سر به نیست شدند.

برگزاری نخستین کنفرانس

در چنین جو نا مساعدی و اختناق آمیزی، در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸، کنفرانس بنیادگذار بین‌الملل چهارم در نزدیکی پاریس، برگزار شد. این کنفرانس یک روز به درازا کشید و با ۳۰ نماینده از ۱۰ کشور (آمریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، بلژیک، هلند، یونان) و چند بخش دیگر، تشکیل یافت. در این کنفرانس شرکت کنندگان با در نظر گرفتن وضعیت نا مساعد جهانی، اعتقاد راسخ خود را به آتیه انقلاب پرولتاری اعلام کردند.

این یادداشت‌ها به منظور بحث و تبادل نظر با سایر نیروهای انقلابی (ایرانی و غیر ایرانی) در راستای تدارک احیا یک سازمان بین‌المللی انقلابی نگاشته شده‌اند.

در بخش‌های پیشین به قسمتهایی از ۲۱ شرط عضویت «کمینترن» و همچنین مسایل بین‌الملل اول و دوم و سوم اشاره شد. در این بخش به تاریخچه بین‌الملل چهارم پرداخته می‌شود.

تجربه بین‌الملل چهارم

زمینه عینی شکل‌گیری بین‌الملل چهارم

بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸، پنج سال پس از به قدرت رسیدن فاشیسم در آلمان و ورشکستگی و ناتوانی سیاسی بین‌الملل سوم و حزب‌های کمونیست وابسته به آن، بنیاد گذاشته شد. برخلاف دوره تشکیل بین‌الملل سوم که مترادف با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بوده، زمان تشکیل بین‌الملل چهارم منطبق با افسول مبارزات جهانی طبقه کارگر بود. شکست پرولتاریای جهانی، پیروزی ارتجاع فاشیستی و ترور و جنایت‌های استالینی علیه مخالفان سیاسی و غیره نمایانگر وضعیت سیاسی آن دوره بود. در فرانسه سیاست راست‌روانه «جبهه خلق» بین‌الملل سوم (دوره استالین) با روی کار آمدن حکومت ارتجاعي «دالادیه» در آوریل ۱۹۳۸، پایان می‌پذیرفت. این حکومت در صدد سرکوب خشن جنبش کارگری و بازپس گرفتن دستاوردهای ۱۹۳۶ کارگران فرانسه بود. در اسپانیا با به قدرت رسیدن فرانکو شکست کارگران اسپانیایی به دست رهبران «جبهه خلق» تضمین می‌گردید. در شوروی سیاست‌های ارتجاعي استالین با محاکمات مسکو، که منجر به اعدام بوخارین و ۱۸ تن از همراهان وی که همه از رهبران انقلاب اکتبر بودند، ادامه می‌یافت. صدای جنگ امپریالیستی دوم به گوش می‌رسید. در آلمان کودتای هیتلر و اشغال اطریش و سپس چکسلواکی، زمینه را هر چه بیشتر برای وقوع جنگ جهانی آماده می‌کرد.

در خاور دور، ژاپن در حال جنگ با چین بود. به سخن دیگر در سراسر جهان رقابت‌های تسلیحاتی و جو جنگ افروزی بوجود آمده بود. استالین که از وضعیت بحرانی هراسان شده بود، تبلیغ «جبهه دموکراتیک صلح» با همکاری امپریالیست‌ها «دموکراتیک»! نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان را سر داده بود.

در این موقعیت ویژه، تنها عده معدودی سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) در شوروی که

۱- رجوع شود به «برنامه انتقالی» لئون تروتسکی، و «کارگر سوسیالیست» شماره ۳۰، مهر ۱۳۷۴.

۱۹۳۹ هیتلر پیام تبریکی برای تولد استالین ارسال کرد که در پاسخ استالین اعلام کرد که:

«روابط دوستانه بین مردم آلمان و اتحاد جماهیر شوروی با خون بهم پیوند خورده‌اند!» و تمام شرایط برای ادامه این روابط آماده است.

در چنین وضعیتی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم بر موضع پیشین خود با فشاری کرد. در آن زمان نیروهای چپ، گرایش به حمایت از کشورهای «دمکراتیک» علیه فاشیسم را در سر می‌پروراندند و استالین نیز در جبهه هیتلر قرار گرفته بود.

با وجود روابط حسنه دو دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، بیانیه همچنین درگیری اجتناب‌ناپذیر شوروی در جنگ را پیش‌بینی کرد. بیانیه متذکر شد که در صورت بروز جنگ، بین الملل می‌بایستی از شوروی در مقابل امپریالیسم حمایت کند. البته بیانیه هیچ توهمی نسبت به عملکرد جنایت‌آمیز رهبری دولت شوروی در لهستان و فنلاند و سرکوب مخالفان درونی، نداشت. بیانیه ذکر کرد که حمایت از شوروی به مفهوم دفاع از سیاست‌های رهبری آن نیست بلکه به مفهوم دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر است. به اعتقاد بین الملل شکست شوروی در جنگ به مفهوم بازگشت سرمایه‌داری به شوروی بود. بیانیه، شوروی را با کشورهای مستعمراتی و شبه مستعمراتی قیاس کرد و موضع تدافعی در مقابل آن اتخاذ کرد.

بیانیه بر این اعتقاد بود که مسئله محوری جنگ از دیدگاه پرولتاریا، تبدیل جنگ «امپریالیستی» به جنگ «ضد امپریالیستی» در راستای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، است.

در بیانیه چنین آمد:

«جدا از روند جنگ، ما وظایف اساسی خود را بایستی به مورد اجرا قرار دهیم: ما به کارگران باید توضیح دهیم که منافع آنان با منافع سرمایه‌داران خون آشام مغایرت دارد؛ ما زحمتکشان را علیه امپریالیسم بسیج می‌کنیم؛ ما وحدت کارگران را در کشورهای در حال جنگ و همچنین کشورهای خنثی، تبلیغ می‌کنیم؛ ما خواهان برادری کارگران و سربازان در هر یک از کشورها هستیم؛ ما خواهان برادری سربازان در کشورهای در حال جنگ هستیم؛ ما به شکل خستگی‌ناپذیر و مصرانه تدارک انقلاب را در کارخانه‌ها، پادگان‌ها، روستاها، جبهه‌های جنگ و ناوگان‌ها ادامه می‌دهیم».

این خطوط اساسی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم در مورد جنگ تا پایان جنگ ادامه یافت. فعالان و اعضای بین الملل چهارم در تمام کشورهایی که بخش‌های بین الملل وجود داشت این مشی را دنبال کرده و در نتیجه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند.

دستگیری‌ها و اعدام‌های تروتسکیست‌ها در زمان جنگ، توسط پلیس دولت‌های امپریالیستی و همچنین توسط دولت شوروی، به اوج خود رسید. ■ ادامه دارد

سیاست، و جایگزینی وی با «منیلسکی»، به ناگهان «خصوصیات مثبتی» در فاشیسم یافت و در ۲۱ اوت ۱۹۳۹ پیمان هیتلر و استالین اعلام گردید. استالین با این «تاکتیک» می‌خواست که جنگ قریب‌الوقوع را به تعویق اندازد، اما این چرخش به راست، پرولتاریا جهان را کاملاً متعجب و دلسرد کرد. نه تنها جنگ به تعویق نیفتاد که بر عکس، تاکتیک هیتلر مبنی بر انشعاب جبهه ضد فاشیستی، موفق شد و در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم اعلام گشت.

بین الملل چهارم در دوره جنگ دوم جهانی

از زمان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تروتسکی در مقالات متعددی امکان وقوع جنگ دوم جهانی را به پرولتاریای جهان هشدار داد. در این مقالات تروتسکی تنها راه جلوگیری از جنگ را مبارزه علیه هردو نظام سرمایه‌داری در کشورهای «دمکراتیک» و «فاشیست»، ارزیابی می‌کرد.

در ژوئن ۱۹۳۴، سندی تحت عنوان «جنگ و بین الملل چهارم» نگاشته شد. در این سند، مواضع اساسی جنبش تروتسکیستی علیه جنگی بیان شده بود. تشابه جنگ اول جهانی که قصد تقسیم جهان را میان دولت‌های سرمایه‌داری داشته، طرح گشته و سیاست «شکست‌طلبی» انقلابی که نشین در مورد جنگ اول جهانی اتخاذ کرده بود، نیز درج گردید. از نقطه نظر تروتسکی، پرولتاریا کشورهای اروپایی می‌بایستی علیه بورژوازی کشورهای خود به جنگ انقلابی بپردازند و خواهان شکست آنان شوند.

در ۹ اوت ۱۹۳۷ تروتسکی مقاله‌ای تحت عنوان «پیش از جنگ جهانی نوین» نگاشت که در آن پیش‌بینی کرد که به احتمال یقین جنگ دوم جهانی طی یک یا دو سال آتی آغاز خواهد شد. در مورد شوروی، با وجود اشتباهات فاحش و جنایت مرتکب شده توسط رژیم آن، تروتسکی چنین پیش‌بینی کرد:

«تمام علایم به ما نشان می‌دهند که چنانچه کل بشریت به بربریت کشانده نشود، پایه اجتماعی رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در مقابل جنگ نه تنها مقاومت خواهد کرد که تقویت نیز خواهد گشت».

آخرین موضع‌گیری بین الملل چهارم در مورد جنگ، در کنفرانس اضطراری ۱۹ و ۲۰ مه ۱۹۴۰ در آمریکا، اتخاذ گردید. در بیانیه این کنفرانس که به نمایندگی بخش‌های آمریکا، مکزیک، کانادا، آلمان، بلژیک، کوبا، آرژانتین، شیلی صورت پذیرفت، موضع اساسی بین الملل در مورد جنگ بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت.

باید تذکر داد که در این زمان، هیتلر حمله همه جانبه خود را علیه کشورهای اروپای آغاز کرده بود. پس از اشغال لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، در ماه مه ۱۹۴۰ فرانسه نیز توسط ارتش هیتلر اشغال گشت. در این دوره روابط هیتلر و استالین هنوز حسنه بود. «دین الملل سوم» در نوامبر ۱۹۳۹ مقاله‌ای به امضا «دیمتریف» نگاشت که در آن به روابط دوستانه بین دو دولت صحه گذاشت. حتی در دسامبر

رهبری استالینستی در مسکو، منجر به شکست‌های بیشتر پرولتاریا در سطح بین‌المللی گشت.

بین الملل چهارم در مقابل سیاست‌های فاجعه‌آمیز «جبهه خلق» موضع رسمی اعلام کرده و به پرولتاریای جهان، و به ویژه فرانسه، در مورد سیاست‌های فرصت‌طلبانه مسکو اخطار داد. یکی از نتایج مخرب این سیاست در فرانسه به قدرت رسیدن حکومت «دلادیر» توسط آراء حزب کمونیست و سوسیالیست بود. حکومت راست‌گرای فرانسه نه تنها «جبهه خلق» را بگور سپرد که مردم فرانسه را برای جنگ آماده کرد. کارگران فرانسه، با وجود خیانت رهبریشان «ژوهو» و «توروز» در نوامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی ۲ میلیونی نثری را علیه دولت فرانسه سازمان داد. اما متأسفانه این اعتراض توده‌نی رهبری استالینستی و رفرمیستی را به مبارزه علیه حکومت «دلادیر» و تشکیل یک حکومت کارگری، متقاعد نکرد.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۸ تروتسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «زمان تعیین‌کننده در فرانسه فرا می‌رسد، کارگران را به «عمل» انقلابی فراخواند و سیاست‌های رهبان رفرمیست را افشا کرد.

هم زمان با واقعه فرانسه، در اسپانیا نیز عمر «جبهه خلق» به پایان می‌رسید. با پیشروی «فرانکو»، حکومت جبهه خلقی «نگرین»، به جای مقاومت و بسیج مردم عقب نشینی می‌کرد. استالینست‌ها که تا دقایق پیش از سقوط «بارسلون» به سرکوب، دستگیری و زندان کردن تروتسکیست‌ها و طرفداران «پوم» ادامه می‌دادند، تقصیر شکست قریب‌الوقوع را بر شانه «متحدان» «دمکرات» و سوسیالیست خود انداختند!

تروتسکی در فوریه ۱۹۳۹ کارنامه تراژدی اسپانیا را ارائه داده و نشان داد که چگونه «جبهه خلق» به کارگران و زحمتکشان اسپانیا خیانت کرد. سیاست عمده بین الملل چهارم در آن زمان مبارزه در راستای افشا جنگ قریب‌الوقوع بود. متکی بر بیانیه کنفرانس مؤسس بین الملل چهارم، کلیه بخش‌ها این ایده را تبلیغ می‌کردند که تفاوتی میان امپریالیسم «دمکراتیک» و امپریالیسم «فاشیست» وجود ندارد. هردوی آنها در حال تدارک جنگ‌اند، مسئله اصلی بسیج توده‌های کارگران و زحمتکشان اروپا علیه کل نظام امپریالیستی است. تنها عمل انقلابی پرولتاریا است که قادر به متوقف کردن فاشیسم و جنگ امپریالیست است.

پیش‌بینی‌های بین الملل چهارم صحت خود را در عمل اثبات کرد. بورژوازی «دمکراتیک» و بورژوازی «فاشیست» معاهده معروف به «قرارداد مونیخ» را امضا کردند.

تروتسکی در سال ۱۹۳۸ پیمانی بین هیتلر و استالین را پیش‌بینی کرد. یک سال پس از آن، استالین پیمان «عدم تجاوز» بین دو کشور آلمان - شوروی را با هیتلر به امضاء رساند. استالین که تا چند ماه پیش از این معاهده خواهان سیاست ایجاد «جبهه خلق» با امپریالیست «دمکرات» علیه امپریالیسم «فاشیسم» بود، اکنون با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای فرصت‌طلبانه و تغیر در سیاست «جبهه خلق» و تعویض «دمتروف»، تنورسین این

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش دوم

II (ادامه از شماره پیش)

جنبه دوم از فلسفه هگل که هابرماس موارد فراوانی را از آن اخذ کرده است اندیشه‌ی کثرت میانجی‌ها، یعنی زبان، کار و کنش متقابل نمادی (تائیدات متقابل) است. او بر خلاف هگل که این واسطه‌ها را به مثابه مظاهر روح وحدت می‌بخشد، این الگوهای اساسی دیالکتیکی را چون امری نا متجانس در می‌یابد. بباور او هیچیک از این واسطه‌ها نمی‌تواند از دیگری اخذ شود و هر سه مستقل از هر عاملی بدوی و تعیین‌کننده وجود دارند. او تصریح می‌کند که «مقولات زبان، ابزار و خانواده موید سه الگوی با اهمیت یکسان رابطه‌ی دیالکتیکی اند. تظاهر نمادی، روند کار و کنش متقابل بر شالوده‌ی مواجهه‌ی متقابل، هر یک ذهن و عین را بطریق خود واسطگی می‌کند. دیالکتیک زبان، کار و رابطه‌ی اخلاقی هر یک چون پیگیربندی خاص واسطگی تحول می‌یابد. آنچه هست مراحلی که بنا بر شکل منطقی مشابهی ایجاد شده باشند نیست، بلکه صور مختلف نفس ایجاد است. بنا بر سرشت رادیکال نظریه‌ی من، این روح در حرکت مطلق بازتابنده بر خود نیست که خود را در زبان، کار و بستگیهای اخلاقی متظاهر می‌سازد، بلکه این بستگی درونی دیالکتیکی بین نمادی سازی زبان شناختی کار و کنش متقابل است که مفهوم روح را متعین می‌کند»^(۷).

اهمیت این اندیشه برای هابرماس در این است که او با توسل به آن فلسفه‌های دیگر و از جمله مارکس را با این گمان که او یک الگو (کنش متقابل) را به الگوی دیگر (کار) تحویل می‌کند مورد انتقاد قرار می‌دهد. بباور هابرماس چنین رویکردی به مفهوم تنگ مایه‌ای از عقلی سازی، یعنی صرف عقلی سازی ابزار فنی می‌انجامد. آنچه را هابرماس در عرصه‌ی معرفت‌شناسی انجام می‌دهد بیش از هر موردی از اندیشه‌ی هگل اثر پذیرفته است. فرض کانونی هابرماس در «دانش و علایق انسانی» این است که گفتن نگرشی بنحوی اساسی با تجربه‌ی انسانی پیوند خورده و مربوط است. هابرماس می‌گوید تا نشان دهد که تمامی اظهارات نگرشی درباره‌ی جهان پیدایی خود را در تجربه‌ی روزانه‌ی زندگی و عمل دارند. دریافت ویژه‌ی او از امکان دانش بنحو بنیانی ریشه‌اش در «پدیده‌شناسی روح» هگل نهفته است. می‌دانیم که «پدیده‌شناسی» تحول دانش را در چهارچوب یک علم تجربه توضیح می‌دهد و این شالوده متنی را پی می‌ریزد که مشخصات فلسفی اندیشه‌ی هابرماس در آن تبیین شده است.

در بنیاد مشاجرات ایدئولوژیکی بر سر عقلی سازی جامعه‌ی سرمایه‌داری مفهوم دیوانسالاری عقلی ماکس وبر بطور مشخص قرار دارد

عمل عقلی هدفمند به روابط اجتماعی سخن می‌گوید و یا زمانی که به دیوانسالارانه شدن آنها اشاره می‌آورد همان مسیر و خطی را تعقیب می‌کند که به وبر متعلق است.

III

جامعه‌شناسان بورژوازی و فلاسفه‌ی متعلق به «مکتب فرانکفورت» عموماً بحران اجتماعی - سیاسی سرمایه‌داری را به مثابه بحرانی که ریشه در رو ساخت و نه زیر ساخت جامعه، یعنی روابط تولید، دارد تفسیر می‌کنند. آنان بر این باورند که تمامی مسائل جامعه‌ی سرمایه‌داری در دوران انقلاب علمی فنی در عرصه‌ی مدیریت متمرکز است. از این ادعا چنین نتیجه گرفته می‌شود که می‌توان سازه‌های منفی سرمایه‌داری را بوسیله تدارک یک علم «مدیریت تامة» معین کرد. بر این راستا اعتقاد به امکان «تکمیل عقلی» جامعه‌ی سرمایه‌داری از طریق ایجاد تغییرات ساختاری و کارکردی، در همه‌ی آراء مربوط به عقلی سازی در جامعه‌شناسی بورژوازی و «مکتب فرانکفورت» مشترک است. تنها تفاوتی که در این باره بین آنان وجود دارد به مسئله‌ی «عقلی سازی مطلوب» ساختار اجتماعی و به اشتراک و شگردهای متحقق ساختن آن مربوط می‌شود.

هابرماس ناظر بر امر عقلی در سنن مکتبهای متفاوت، آن وجه از عقلی سازی را که با صورتی سازی و خودکار سازی فعالیت انسانی یک گرفته می‌شود انکار کرد. بباور او و البته آدورنو و هورکهایمر نیز، نه دیوانسالاری عقلی وبر و نه اندیشه‌ی علمی دایر بر تبدیل علم و تکنولوژی به تکنولوژی اجتماعی، هیچیک آراء معتبری نیستند. هابرماس ضمن تاکید بر عدم تطابق بین سطح عالی توسعه‌ی علم و تکنولوژی و هدفهای غیر اندیشیده شده که از طریق سیستمی از

که در دوانی ظهور و بروز یافت که دولت ولایت عقلی خویش را که نگرش دولت توماس هابز بیان کننده‌ی آن بود از دست داده بود. امکان بر طرف سازی شکاف میان جامعه‌ی مدنی و دولت را وبر در عقلی سازی دیوانسالاری می‌دید که در حقیقت، خود سازی مدیریت بوسیله‌ی سلسله مراتبی از کارمندان مدنی - دولتی تلقی می‌شد. اندیشه‌ی وبر در باب تاریخ جامعه بعنوان تاریخ عقلانیت در حال پیشرفت چهارچوب لازم برای درک آرای هابرماس را فراهم می‌آورد.

وبر در اوایل قرن بر اجزاء ساختاری جدید سرمایه‌داری صنعتی، یعنی عقلانیت اقتصادی، سمتگیری بسوی علم، مدیریت عقلی و جز اینها تاکید می‌کرد. بنا بر رای او، عقلانیت در شکل خالص آن با اصل محاسبه‌پذیری، یعنی عقلانیتی که بر محاسبه‌گری دقیق استوار است یکی تلقی می‌شد. به این معنی عقلانیت به مثابه ترکیبی از دو مفهوم اساسی یعنی عقلانیت مادی (اقتصادی) که با معیاری که از محدوده‌ی محاسبه‌پذیری در می‌گذرد تعریف می‌شد و عقلانیت صوری که با اندازه‌ی محاسبه‌ی فنی مشخص می‌گردید توضیح می‌شد. وبر به عقلانیت صوری اهمیتی ویژه می‌بخشید. بباور او عامل تعیین‌کننده و مهم این عقلانیت در ارتباط با هدف تولید، بی‌طرفی بود. به عبارت دیگر عقلانیت صوری، مجرد، نسبت به ارزشهای اجتماعی بی تفاوت و از هر نوع ذهنیتی بازداشته شده است. چنین عقلانیتی همه‌ی عرصه‌های تولید مادی در جامعه‌ی صنعتی مدرن را تابع خود می‌سازد. اگر بنحو دقیقی سخن بگوییم، بباور وبر عقلانیت صوری که از شورهای اکتسابی و از پی جویی سود رها شده است جوهر سرمایه‌داری جدید را می‌سازد. این تصویر سرمایه‌داری، تا حدود وسیعی از سوی نظریه‌پردازان «مکتب فرانکفورت» و از جمله هابرماس پذیرفته شد. اما بر خلاف وبر که به بررسی مظاهر مثبت عقلانیت در جامعه‌ی صنعتی اولویت می‌بخشید - هر چند که به جنبه‌های منفی آن نیز اشاره می‌کرد و حتی اصل بازگشت آن به ضد خود را صورتبندی کرد - غالب نظریه‌پردازان «مکتب فرانکفورت» عقلانیت صوری را بعنوان یک تحول مثبت انکار کردند. البته خطای عمده‌ی آنان و از جمله خود وبر این بود که عقلانیت صوری را از روابط اجتماعی ستیزه‌گرانه‌ی تولید در شرایط سرمایه‌داری منترع می‌ساختند.^(۸)

هابرماس اگر چه قول وبر در باب عقلانیت فنی را مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما تا حدود وسیعی به نظریه‌ی او نزدیک است. برای نمونه تقسیم کار و کنش متقابل بعنوان دو عرصه‌ی متفاوت چیزی جز تکرار یکی از تقسیمات بسیار مهم وبر از انواع عمل نیست. زمانی که هابرماس در باب گسترش عرصه‌ی

۷- J.Habermas, Theory and Practice,

Boston, Beacon 1973, pp.142-143.

۸- برای آشنایی با تفسیر مارکسیستی نظریات ماکس وبر دیده شود:

John Lewis; Max Weber and Value-Free Society. A Marxist Critique, Lawrence and Wishart, London 1980.

Johannes Weiss; Weber and Marxists World, Routledge and Kegan Paul 1981.

Wladyslaw Markiewicz; Marx or Weber: A Genuin or an Imaginary Dilemma.

شیوه‌های تولید و ساختارهای اجتماعی در عصر امپریالیزم

بررسی نظریات سمیر امین

مجتبی بنی جمالی

سرمایه‌داری در عصر گلوبالیزاسیون

سمیر امین در آخرین اثر خود بنام «سرمایه‌داری در عصر گلوبالیزاسیون» بحثی پیرامون اشکال جدید قطبی شدن سیستم جهانی نسبت به گذشته، چگونگی مدیریت و اداره سرمایه‌داری برای بحران اخیر اقتصادی سرمایه‌داری جهانی، و آلترناتیو برای توسعه جهان سوم ارائه می‌دهد.

وی معتقد است که جهانی شدن سیستم مولد بدین معناست که اکنون کشورهای مختلف میبایستی با در نظر گرفتن وزنه نسبی ارتش فعال و ارتش ذخیره کار دوباره طبقه‌بندی شوند. جوامعی که سیستم مولدشان در عرصه جهانی کم و بیش قادر به رقابت میباشند کشورهای مرکز هستند که ارتش فعال کار را بخاطر پیشرفت اقتصادی که امروز دیگر برای کشورهای توسعه نیافته قابل حصول نیست دارا میباشند. در کشورهای صنعتی پیرامونی آمریکای لاتین، آسیای شرقی، و کشورهای سابق بلوک شرق بخش مولد سیستم توانایی رقابت را دارا میباشند. در این کشورها ارتش مولد کار وجود داشته و ممکن است حتی افزایش یابد. ولیکن این کشورها هرگز قادر به جذب ارتش ذخیره‌گراز بخشهای اقتصادی وابسته به کشاورزی و روستایی نمیشوند چرا که اکنون رقابت جهانی تکنیک تولیدی را طلب میکند که جذب این بخش را غیر ممکن نموده و دیگر اینکه امکانات پذیرش مهاجرت این بخش‌ها (از ده به شهر) موجود نمیشود. کشورهای پیرامونی غیرصنعتی یا کشورهای پیرامونی آفریقا و جهان عرب که قادر به رقابت نیستند در وضعیت بمراتب وخیمتر خواهد بود چرا که ارتش فعال کار در این کشورها بندرت وجود داشته و تمامی ملت در طبقه‌بندی ارتش ذخیره کار در عرصه جهانی قرار دارند (سمیر امین). وی در مورد اداره و مدیریت بحران اقتصادی اخیر در جهان سرمایه‌داری مینویسد: دلیل بحران اینچنین است که "چون سود حاصله از تولید در مجراهای پرمفعتی برای سرمایه‌گذاری در بخش مولده برای توسعه در آینده جانی پیدا نمیکند، مدیریت سرمایه‌داری برای اداره این بحران نتیجتاً مجبور است که مجراهای دیگری برای این سرمایه‌های سیال بیابد که ارزش کنونی خود را از دست ندهند."

در سطح ملی این مدیریت، سیاست ثنولبرال اتخاذ نموده، که تنها قادر است این بحران را اداره یا از گسترش آن جلوگیری نماید؛ اما قادر به حل بحران

پیچیده‌ای هستند، تحلیل کردند. در شیوه پرداخت بهره و خراج، ممکن است یک شکل‌بندی مستولی شده از تولید کالانی و تبادل (سرمایه‌داری مدرن) نیز وجود داشته باشد، اما شیوه پرداخت بهره و خراج، بتوسط دینامیزم داخلی خود، آنها را برون فکنی مینماید. این ساختارهای مختلف اجتماعی بطور مشخص در یکدیگر، بتوسط تجارت با مناطق دور دست که برای جوامعی که از طریق مازاد تولید شده در منطقه‌ای دیگری زندگی میکنند و شکل گرفته‌اند، گره می‌خورند. بنابراین، پیشنهاد تحلیل برای هر ساختار اجتماعی عبارت است از: تولید و گردش مازاد آن؛ و همینطور یک افزونی در تولید بر مصرف مورد نیاز؛ که بدین جهت بازسازی و دوباره راه‌اندازی نیروی تولید را ضمانت کند، میباید. بدین ترتیب، با چنین شناختی میتوان یک چارچوب محکم و همزمان انعطاف پذیر برای یک تحلیل تاریخی ارائه داد.

امین پیدایش نظامهای فنودالی و سرمایه‌داری را اینچنین توضیح میدهد:

وی معتقد است که دوران پیشا-سرمایه‌داری از سه مرکز با ساختارهای شیوه تولید پرداخت باج و خراج، (چین، مصر و هند) با یک سری مناطق پیرامونی بدور آنها که ثبات چندانی نداشته و بیشتر تحت نفوذ مرکز بودند تا مرکز تحت نفوذ آنها وجود داشته است. بطور مشخص در مناطق پیرامونی مدیترانه (بین مصر و هند) جوامعی ایجاد گردید که شیوه برده‌داری در آن غالب بوده و وابسته به مناطق پیرامونی خود یعنی اروپا برای وارد نمودن برده بودند (واردات برده از اروپا به این مناطق). پس از فروپاشی این جوامع (مدیترانه) و تصرف آنها بتوسط بربرها و توقف ارسال برده به این مناطق از اروپا، ما شاهد ایجاد نظام فنودالی و نهایتاً سرمایه‌داری در اروپا (کشورهای پیرامونی) میباشیم. در مناطق پیرامونی چین در شرق دور نیز ژاپن که کشور پیرامونی محسوب میگردد، مراحل سیر تکامل یک جامعه فنودالی و همچنین سرمایه‌داری بومی را پیمود.

تکنه محوری امین در این بحث در این است که روند تکامل تاریخی جوامع به فنودالیسم و سرمایه‌داری نخست در مناطق پیرامونی (اروپا و ژاپن) صورت پذیرفت و امروز نیز گذار به سوسیالیسم نیز در کشورهای پیرامونی (توسعه نیافته) صورت خواهد گرفت.

رابطه بین قوانین عمومی حرکت سرمایه و تاریخ شیوه تولید سرمایه‌داری یکی از سوالات پیچیده تئوری مارکسیستی است و پیچیدگی آن بدین دلیل است که تاکنون هرگز یک توضیح کاملاً قانع کننده در مورد این رابطه وجود نداشته است.

در این نوشته به نظریه «سمیر امین» در این مورد و همچنین «سرمایه‌داری در عصر گلوبالیزاسیون» خواهیم پرداخت.

سمیر امین معتقد است که «قوانین اقتصادی» که مارکس در کتاب سرمایه برای توضیح سیستم سرمایه‌داری بکار برده است، فقط متناسب با جوامعی است که در آن تنها شکل اقتصادی، سیستم سرمایه‌داری پیشرفته (مدرن) است؛ در حالیکه سرمایه‌داری در سیستم جهانی خود دارای دیگر شکلهای شیوه تولید نیز میباشد که همزمان با دیگر اشکال پیشرفته آن مشترکاً وجود دارند. وی معتقد است که تاریخ واقعی سرمایه‌داری تنها بتوسط تحلیل از ساختارهای اجتماعی مشخص از جوامع مشخص قابل فهم میباشد و نمیتواند به دسته‌بندیهای معمول گردیده از شیوه‌های تولید خلاصه گردد.

سمیر امین شیوه‌های تولید تاکنونی را به پنج نوع تقسیم میکند که چهار نوع آن عبارتند از: کمونهای اولیه، برده‌داری، خرده‌کالانی ساده، و شیوه‌های سرمایه‌داری و نوع پنجم آن که با نظریات دیگران متفاوت است و آنرا شیوه پرداخت بهره یا خراج، مینامد را اینچنین توضیح میدهد:

شیوه پرداخت بهره یا خراج، «tribute paying» شیوه‌ای است که ساختار اجتماعی و سیاسی مشخصی به جماعت قبایل برای استثمار شدن این جماعت، از طریق تحمیل بهره و خراج داده است؛ این شیوه تولید بهره و خراج، عریض و طولیترین شکل طبقاتی پیشا-سرمایه‌داری است که باید بین شکلهای اولیه و توسعه یافته آن تفاوت قائل شد. این شیوه همانند شیوه تولیدی «فنودالی» که در آن جماعت دهات هویت غالب خود را بخاطر رابطه‌اشان با مالکیت بر زمین به اربابان فنودال از دست دادند باید بررسی گردد (سمیر امین).

اما بنظر میرسد که تئوری شیوه پرداخت بهره و خراج، همانند شیوه تولید آسیانی است که تحت عنوانی دیگر فرموله گردیده است. چرا که مشاهده و توضیح امین از اشکال ساختارهای اجتماعی جوامع آفریقائی توضیح همان شیوه تولید آسیانی با مقداری تغییر و حرکت آنها از شیوه کمونهای اولیه بطرف فرهنگهای غنی آسیانی و پس از آن بطرف فنودالیسم اروپا، میباشد. امین توضیح میدهد که جوامع پیشا-سرمایه‌داری میبایستی از طریق ساختارهای اجتماعی که خود دارای چندین شیوه تولید میباشند و در نتیجه دارای ساختار طبقاتی

این باب تصریح می‌کند که زبان، کار و کنش متقابل وجوه یکسان و برابر رابطه‌ی دیالکتیکی ذهن و عین بشمار می‌آیند که بنا بر ادعای او نمی‌توانند بدانگونه که مارکس در «ایدئولوژی آلمانی» تصریح می‌کند به «کار» تنها تحویل شوند.^(۱۰) تحویل اعمال ارتباطی به اعمال ابزاری، کاری که بگمان او مارکس به آن توسل جسته است به این واقعیت منجر می‌شود که روابط تولید بصورت سر مشق ایجاد همه‌ی مقولات درآید و در نتیجه همه چیز به «خودجنبی» تولید تحویل شود و بدین ترتیب ویژگی خود را از دست بدهند. هابرماس با تأکید بر این موارد آشکارا ناتوانی معرفتی خویش را برای فهم این مهم نشان می‌دهد که مارکس هرگز اهمیت زبان یا کنش متقابل را حتی در «ایدئولوژی آلمانی» نادیده نگرفت. هدف مارکس کشف و مشخصه‌نمایی بستگی تعیین‌کننده در فعالیت انسان و جامعه است و تصریح این بستگی در شالوده‌ی تحلیل مارکس از روابط عین و ذهن قرار دارد. هابرماس با تفسیر نادرست خود از گرایش «توحیدی» مارکسیستی بعنوان گرایشی تحویل‌گرایانه، اصرار می‌ورزد که نتیجه‌ی اندیشه‌ی توحیدی، این واقعیت است که نه میزانهای اخلاقی، بلکه میزانهای اقتصادی و فنی بصورت معیار عقلانیت جامعه تلقی شوند. بنابراین هابرماس به این باور روی می‌آورد که معیارهای خاص عقلانیت باید در جنبه‌های مختلف روابط عین و ذهن عمل کنند. بر این مبنا وظیفه‌ی عقلی‌سازی انسان‌گرای جامعه، جانشین ساختن نظریه‌ی ثنویت کار و کنش متقابل که بر شالوده‌ی آن تقسیماتی در عرصه‌های کاربرد معیارهای متفاوت عقلانیت بعمل می‌آید، بجای نظریه‌ی توحیدی مارکس تلقی می‌گردد. بباور او اشکال سیاسی - اداری حکومت، اعم از آنکه بصورت سلطه یا ارتباط آزاد، یعنی گفتگو باشد، مبتنی بر آنچه که میزانهای عمل سیاسی حکم می‌کند استقرار یافته است. لذا برقراری مدیریت عقلی به احیاء وضعیت دیالوگ بعنوان رابطه‌ی اخلاقی ربط داده می‌شود. در چنین رابطه‌ای چنانکه آشکارا روشن است هابرماس ضمن انکار نظریه‌ی توحیدی عملاً نظریه‌ی توحیدی ایده‌آلیستی را که روح و جان آن نظریه‌ی توحیدی اخلاقی است صورتبندی می‌کند. بر اساس چنین عقیده‌ای، اخلاق باید روابطی را تنظیم کند که در روند مدیریت عقلی شکل گرفته‌اند.

هابرماس یکی از علل تحریف رابطه‌ی گفتگویی (دیالوژیکال) را در وجود نمادهای صلاحیت یافته و تعیین بستگیهای منطقی مجزا از ذهنهای ارزیابی کننده که در ارتباط یافت می‌شوند می‌بیند. بدین منوال برنامه‌ی عقلی‌سازی جامعه قبل از هر چیز شامل نهادهای سازی بحث عملی توسط توده‌ها، به مثابه وسیله‌ای برای طرح اهداف و تصمیم‌هاست. علاوه بر این عقلانیت فنی در این هنگامه تنها یک وسیله و نه عامل عمده‌ی تعیین‌کننده طرح اهداف تلقی می‌شود. ■ ادامه دارد

قادرنند وضعیت گلوبالیزاسیون را در حد تأثیر، تعدیل ببخشند، از بین ببرد.

نهایتاً سمیرامین صورت‌هایی ممکن یک آلترناتیو برای به انقیاد در آوردن منطق سرمایه را کنشش مینماید.

وی مینویسد: «در دوره اخیر دنباله‌روی از اتوپیای لیبرال نتایج آنچنان وخیمی بوجود آورده است که حتی کشتی برای گفتگو در مورد آن باقی نمانده است».

وی ادامه می‌دهد که: «جهت باد شروع به تغییر در جهت حرکت به سوی دلیل و عقل داده است. مقوله توسعه را میبایستی در شکل اجتماعی آن در نظر بگیریم».

برای رشد نیز وی اشاره می‌کند که: «نتیجه احتمالی تغییرات در خط مشی و سیاستها در همه ابعادش، آنرا امکانپذیر مینماید و نه نتایج مدیریت بازار و خط مشی‌های انبساطی آن».

در مورد رابطه کشورهای پیرامونی و مرکز میگوید: «وابستگی متقابل فقط میبایستی با حق مذاکره برای طرفین برسمیت شناخته شود که بتوان اشکال لازم توسعه در سطح ملی را ایجاد و حمایت نمود».

و نهایتاً اعلام میکند: «نابرابری را میبایستی برچیده و از عمیق شدن آن جلوگیری بعمل آورد».

■ مارس ۱۹۹۸



مکتب فرانکفورت

از صفحه ۱۲

ارزشها جامدیت یافته‌است، نگرش انتقادی جامعه را طرح کرد که هدف آن بازیافت راهی برای متحد ساختن تکنیک، علم و دموکراسی بوسیله‌ی استقلال قدرت اداری به صلاحیت، عمل کردن و سخن گفتن (دیالوگ) افراد بود، افرادی که آزادانه در باره‌ی اهداف خود با دیگران بحث کنند. البته هابرماس نادیده نمی‌گیرد که چنین گفتگویی لزوماً باید بر شالوده‌ی یک وضعیت ایده‌آل مبتنی باشد و بهمین لحاظ می‌نویسد، چنانچه بخواهیم در چنین گفتگویی قرار بگیریم، باید اوضاع ایده‌آلی از ارتباط کلاسی و گویی از هردو سوی را پیشفرض بگیریم.^(۹) او با تثبیت نگرشی دریافت خود از عقلانیت به یادداشت‌های دوره‌ی بنای هگل باز می‌گردد که در آنها او رابطه‌ی کار و کنش متقابل را می‌یافت. او در

نمی‌باشند. گلوبالیزاسیون لازم می‌نماید که مدیریت و اداره این بحران در سطح جهانی انجام پذیرد. و برای این منظور بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بکاربرده شده‌اند که نتیجتاً اقتصاد جنوب و غرب تحت استیلای این مؤسسات قرار میگیرند. عقیده‌ای که این مؤسسات در برنامه‌های بازسازی خود اعمال مینمایند، اجبار برای ایجاد تعدیل در بحران‌های موجود، با منطق کوتاه مدت که سوددهی سرمایه‌های مالی مازاد سرمایه را تضمین نماید، بوده، که طبیعتاً این نوع مدیریت برای رفع بحران غیرممکن است؛ چرا که از یکطرف به جنگ و درگیری دامن زده و از همه مهمتر این نوع مدیریت در چارچوب یک سیستم پولی منسوخ گردیده که پاسخی برای حل بحران ندارد، عمل مینماید.

امروزه سرمایه‌داری ادعای خیالی اداره و مدیریت سیاسی جهان را فقط تحت کنترل بازار تبلیغ، و در سر میپرواند. سمیرامین در پاسخ به این ادعا چنین مینویسد: تا گذشته‌ای نه چندان دور محدوده مدیریت اقتصادی برای تراکم نمودن سرمایه منطق با ابعاد سیاسی و اجتماعی آن بود. این محدوده را، دولت بورژوازی ملی با مدل مدرنیسمی که پس از جنگ دوم جهانی در جهان سوم، میبایستی از طریق خود - مرکزیت علیرغم گشایش پروی اقتصاد جهانی، و ایجاد دولت در حال مدرنیزه شدن، و توسعه ملی، بیابد را به اجراء میگذاشت. در این مرحله طبقات حاکم آسیا، آفریقا و اروپای شرقی موجودیت خود را بر مبنای توسعه اقتصادی که در خدمت بسط سرمایه‌داری جهانی تا سال ۱۹۸۰ بود، میگذاشت.

با تعمیق گلوبالیزاسیون این انطباق در ابعادش به انتهای خود رسید. یک تضاد جدید اکنون سرمایه‌داری جهانی را مشخص، توضیح، و توصیف مینماید. این تضاد بدین ترتیب است که: از یکطرف مراکز ثقل فرماندهی نیروهای تراکم اقتصادی از محدوده مرزهای یک دولت مشخص (ملی) خارج شده‌اند؛ و از طرفی دیگر هیچ محدوده سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیک و فرهنگی در عرصه جهانی، که بتواند بر سر بازسازی اداره سیستم توافق نموده، وجود ندارد. محدوده سیاسی و مدیریت بحران، شامل کسانی که سعی دارند قسمت دوم تضاد را محدود نموده - دولت - و اداره جامعه را به بتوسط بازار بعنوان تنها حکم‌گذار تحمیل نمایند، خواهند شد.

از کارافتادگی مدلهای قدیمی رشد و توسعه کشورهای پیرامونی جنوب و شرق را بدرون بحران دولتهای ملی کشانده و جنبشهای ضد دولت مرکزی را اغلب با خواست قومی (ملی) احیاء خواهد نمود. بحران، وحدت طبقات حاکم کشورهای پیرامونی را از بین برده است، بنابراین فراکسیونهای رقیب سعی خواهند نمود از طریق خواستهای ملی مردمی نامتجانس به خود قانونیت ببخشند. مدیریت این بحران از طریق عوامفریبی - راه‌حل‌های دموکراتیک و حقوق ملی - خوراک پروژه‌های استیلاء بر این جوامع را فراهم نموده و بر مبنای نیازهای بازار که از پیش قراراست دولتهایی که

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm: اترنت



با توجه به وضعیت کنونی ایران
کارگران سوسیالیست، چگونه بایستی خود
را متشکل کنند؟

نظریات و عقاید مختلف شرکت می کنند. زیرا که وجه اشتراک آنها نه برنامه ای و نه ایدئولوژیک است. کارگران در نهادهای مخفی عمل تنها برای مبارزه با رژیم و مدیران کارخانه به دور هم جمع گشته اند. در واقع وجه اشتراک همه شرکت کنندگان مبارزات ضد رژیمی و ضد سرمایه داری است و نه اشتراک عقیده.

تجربه دو دهه گذشته در ایران نشان داده است که این قبیل نهادها توسط عده معدودی از کارگران پیشرو که اعتماد کامل به یکدیگر پیدا کرده اند، شکل می گیرد. اکثر اعتصاب های کارگری و تظاهرات خیابانی در دو دهه پیش، توسط این قبیل محافل خودانگیخته سازمان یافته اند.

اما، این گونه کمیته ها اغلب پس از یک سلسله و یا یک فعالیت مشخص محلی به کار خود خاتمه داده و فعالان آن پراکنده می گردند. در واقع آنچه بیش از هر چیز کمبود آن در درون جنبش کارگری احساس شده، نبود مبارزات و تظاهرات ضد رژیمی و ضد سرمایه داری نبوده، بلکه عدم وجود «تداوم» و پیگیری مبارزات بوده است. کسانی که پتانسیل انقلاب کارگران ایران را درک نکرده و یا اعتقاد به «توان» و «قابلیت» کارگران به تدارک انقلاب آتی ندارند، خود امیدشان را به انقلاب از دست داده اند. درست بر عکس، ۱۹ سال مقاومت کارگران و جوانان و زنان علیه حکومت اختناق آمیز رژیم نشان داد که کارگران ایران توان تدارک انقلابی آینده را دارند، اما از عدم سازماندهی رنج می برند.

آنچه تداوم و سازماندهی کارگران را می تواند تضمین کند، همان «هسته های کارگری سوسیالیستی» اند. تنها راه تضمین تداوم کار کمیته ها مخفی وجود این هسته ها به مثابه ستون فقرات آنهاست. این هسته ها می توانند زمینه را برای ارتباط گیری کمیته های مخفی و سراسری کردن آن فراهم آورند.

سازماندهی کمیته های عمل و تضمین تداوم آن، نیز به نوبه می تواند در راستای سراسری کردن اعتصاب های مقطعی و محلی کمک رساند. چنانچه تجربه اعتصاب در یک کارخانه به چند کارخانه مجاور منتقل گردد و هماهنگی آنها سازمان یابد، نطفه های اولیه قدرت کارگری برای تسخیر قدرت می تواند ظاهر گردد. ■

«اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»

۱ فروردین ۱۳۷۷

نتیجه بحث سیاسی هسته از وضعیت سیاسی روز و صفحه دوم نتیجه فعالیت و بحث با سایر کارگران پیشرو در سطح کارخانه می تواند باشد. چهارم، سازماندهی و تدارک اعتراض های کارگری در کارخانه و محلات. دخالت سیاسی و تشکیلاتی در فعالیت های خودانگیخته کارگران علیه رژیم و مدیران کارخانه.

پنجم، مداخله در نهادهایی که کارگران پیشرو در آنها شرکت می کنند (انجمن های صنفی، اتحادیه های کارگری، حزب کارگران و غیره). البته دخالت در این نهادها مستلزم وجود دمکراسی درونی و استقلال واقعی آنها از رژیم است.

ششم، دخالت در کمیته های عمل کارگری. این کمیته ها که ستاد درون کارخانه ها توسط کارگران پیشرو برای پیشبرد امر مبارزاتی شکل گرفته و می گیرند، الزاماً متشکل از کارگران سوسیالیست نمی باشند. در درون این کمیته ها حتی کارگران مسلمان و غیر سوسیالیست ضد رژیمی نیز شرکت کرده و سازماندهی اعتصاب و یا اعتراض انجام می گیرد. شرکت کارگران سوسیالیست در چنین تشکلهای مخفی به مثابه شرکت در یک اتحاد عمل صورت می گیرد.

هفتم، تدارک تیم اطلاعاتی علیه جاسوسان حزب اللهی رژیم در کارخانه ها. بدون تردید یکی از روش های مؤثر رژیم در سرکوب فعالیت های کارگران پیشرو در کارخانه ها، وجود جاسوسان و گروه های ضربت حزب الله است. مداخله سیاسی کارگران سوسیالیست در کارخانه ها برای تأثیرگذاری و تبلیغات در میان کارگران، بدون شناسایی، افشا و خنثی کردن عملیات مخرب جاسوسان رژیم امکان پذیر نیست. تنها هسته های مخفی کارگران سوسیالیست قادرند که چنین شدی را از مقابل فعالیت کارگران بردارند. خبرچین ها و جاسوسان رژیم بدون مبارزه کارگران پیشرو علیه آنها، از کارخانه ها طرد نمی گردند.

کمیته های مخفی عمل با هسته های
سوسیالیستی چه تفاوتی دارند؟

کمیته های مخفی عمل کارگری (یا محافل کارگری)، نهادهایی هستند که توسط کارگران پیشرو برای تدارک مبارزه ضد رژیمی شکل می گیرند. در درون این کمیته ها کارگران با

در این امر تردیدی نیست که کمونیست ها امروزه در جامعه ایران قادر به فعالیت علنی نیستند. چنانچه رژیم مخالفان سیاسی خود در درون هیئت حاکم را نتواند تحمل کند و یا نمایش یک فیلم و تئاتر را ممنوع اعلام کرده و با فرستادن حزب اللهی ها مردم را از سینماها بیرون می ریزد، بدیهی است که فعالیت علنی سوسیالیست های انقلابی را نمی تواند تحمل کند.

در نتیجه فعالیت متشکل کارگران سوسیالیست تنها می تواند یک ساختار «زیر زمینی» و غیر علنی داشته باشد. یکی از روش ها، متشکل شدن در هسته های کارگری سوسیالیستی (یا هسته های سرخ) است. کارگرانی که به لزوم انقلاب کارگری - سوسیالیستی، و ضرورت داشتن حزب پیشواز انقلابی متکی بر یک برنامه انقلابی، اعتقاد داشته باشند، ضروری است که با رعایت مسایل امنیتی، به تشکیل این هسته ها مبادرت کنند. این گونه هسته ها وظایف متعددی را در مقابل خود قرار می دهند:

اول، برقراری ارتباط مرتب سیاسی و بحث و تبادل نظر به ویژه در دو مورد مسئله خاص: مسایل عمومی سیاسی روز ملی و بین المللی؛ و به طور اخص مسایل محل کار فعالان هسته ها. دوم، ترتیب جلسات آموزشی در باره اصول اولیه مارکسیزم، مفاهیم سوسیالیزم و کمونیزم و تجارب جنبش کارگری در سطح جهانی.

سوم، انتشار بولتن های کارگری برای توزیع میان کارگران کارخانه. این بولتن های می تواند حتی در دو صفحه و به شکل دستنویس انتشار یابد. که یک صفحه آن مربوط به مسایل روز سیاسی ایران می تواند باشد و صفحه دیگر مربوط به مسایل درون کارخانه. صفحه نخست

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردیر: م. رازی

زیر نظر: هیئت تحریریه

شماره ۵۱ - سال هشتم - فروردین ۱۳۷۷

Selected articles:

* Internal Crisis
of the Regime* Independent Trade Union
of Iran

* School of Frankfurt

* History of the Fourth
International* On Clandestine Workers'
Activities

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل ۱ پوند

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

● وحدت مادی عالم هستی

د. گریبانف

● نهضت‌های انقلابی در آمریکای لاتین
کوندرا د نرژ

● لودویگ فویرباخ و پایان

فلسفه کلاسیک آلمان

● بیانیه کمونیست مارکس-انگلس

● تزهایی در باره اخلاق کمونیستی در

روابط زناشویی کولتای

● حدود و امکانات اتحادیه صنفی

پری اندرسن

● آثار لئون تروتسکی

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm

www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/1469

نشانی اینترنت

«کارگر سوسیالیست» را برای

دوستان خود ارسال کنید تا آنها

از صفحات نشریه دیدار کنند!

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

نشانی

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان

جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

'منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات

رسیده آزاد است.

«دیدگاه سوسیالیسم انقلابی»

شماره ۱:

در باره حزب پیشتاز انقلابی، شوراه و
حزب کارگری، سندیکالیزم، حزب کارگران
برزیل ...

شماره ۲:

«نوآوری» یا اصلاح‌گرایی، آیا مارکسیزم
مُرده است؟ «بحران مارکسیزم»، در باره
بحران امپریالیزم

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیسم و شوروی

اهداف عمومی ما■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری
و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران
و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد و
گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و
تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی
ایران» برای احیای حزب پیشتاز انقلابی
ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستائی.■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و
تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.
دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک
متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی
زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش
تشکل‌های مستقل کارگری همراه با
دموکراسی کارگری.■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.■ تلاش در راستای احیای حزب پیشتاز
انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل
جامعه سوسیالیستی.■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.